آذربایجان: حزب توده و فرقهٔ دموکرات

آبراهـیمیان

ترجمهٔ قـدرت‌الله روشنی زعفرانلو

اولین سران حزب توده در تهران که می توان آنان را سخنگویان حزب کمونیست در ایران دانست اعتنایی به عقاید و اظهارات متکلمین زبانهای محلی نداشتند و حتی بهانه‌جوئی آنان را برای مستقل بودن زبان مورد تحقیر و تمسخر قرار می دادند. ارانی بنیانگذار روحانی حزب توده در ایران بهترین نمونه از صدق این نظر است. ارانی در تبریز متولد شده ولی در تهران نشو و نما یافته بود. او مانند اکثر روشنفکران عصر خود طرفدار پر و پا قرص تمرکز یافتن زبان پارسی در سرتاسر مملکت بود. ارانی تحت عنوان آذربایجان یا یک مسئله حیاتی ایران در مجلهٔ فرنگستان (۱۹۲٤) چنین نوشت: آذربایجان مهد تمدن ایران زبان خود را که فارسی بوده از زمان حملهٔ وحشیانهٔ مغول به ایران از دست داده است[۱]. ارانی در مقالهٔ خود آگاهی داده بود که بی توجهی به زبان فارسی باعث بروز مشکلات بزرگی برای آذربایجان و ایران خواهد شد و امکان دارد دسته و یا گروهی در محل خود را به غلط ترک دانسته و در سر تمایلات تجزیه‌طلبانه‌ای داشته باشند. ارانی برای پیش گیری از این فکر و علاج واقعه پیشنهاد کرده بود که دولت باید فکر زبان ترکی را از اذهان به دور کند و زبان فارسی را گسترش بیشتر بدهد و جایگزین زبان ترکی بشود.

بعدها، گر چه پیروان ارانی تمام توجه خود را به آذربایجان معطوف نداشتند ولی با

* به توضیح گردآورنده در آخر مقاله مراجعه شود.

مسائل زبانی و شکایات متکلمین قومی دست به گریبان بودند. بطور کلّی اولین بیانیهٔ حزب، حکایت از شکایات سیاسی کلیه شهروندها بر علیه حکومت دیکتاتوری رضاشاه بود. این بیانیه مورد تصویب اولین کنگرهٔ حزب گردید، ولی اشاره‌ای به مسئلهٔ زبان و شکایات متکلمین آن نشد، اما درخواست‌ها و تقاضاهای ویژه کارگران، دهقانان، کارمندان دولت، تجار، صاحبان حرف، روشنفکران و بالاخره زنان قرائت گردید. برنامهٔ مشابهی همانند بیانیهٔ حزب از طرف گروه پارلمانی حزب توده تقدیم دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی گردید که در آن خواستار وضع بهتری برای جامعهٔ کارگری و طبقهٔ کم‌درآمد و حقوق زنان شده بود، امّا دربارهٔ مسئله زبان اقلیت سخنی گفته نشده بود.

آنچه در آن سالها بیشتر مورد بحث روزنامه‌ها قرار می‌گرفت نابرابری و بی عدالتی بین طبقات جامعه بود و خیلی کم در مورد مسائل زبانی و قومی مطلبی نوشته می شد؛ شاید علت این باشد که اکثر سران حزب توده در تهران زندگی می‌کردند و علاقمند بودند مشکلات و گرفتاریهای بین شهرستانها و پایتخت را در تهران حل و فصل کنند. کمونیست‌های قدیمی متعصب، جامعه را از دید طبقاتی مورد بررسی و اظهار نظر قرار می دادند و اهمیتی به مسائل قومی و نژادی آن نمی دادند به علاوه به عنوان ایرانیان تحصیل کرده و روشنفکر خواستار گسترش سریع فرهنگ (آموزش و پرورش) در سطح کلی جامعه بودند و همچنین به عنوان روشنفکران تحصیل کردهٔ غربی، علاج کلیهٔ تفاوتهای زبانی، عقب افتادگیها، هرج و مرج در امور اداری و خودمختاری ناحیه‌ای را تمرکز یافتن در مرکز همراه با نوسازی و پیشرفت می دانستند.

با این حال حزب توده به سرعت باعث جلب متکلمان زبان ترکی در داخل و خارج آذربایجان گردید و سبب این موفقیت پنج عامل به شرح زیر بود:

۱ ــ عقاید سیاسی تند = آذربایجان در گذشته مرکز فعالیت های انقلابی بوده و حزب سوسیال دمکرات از بدو انقلاب مشروطیت در آذربایجان تشکیل شده بوده است.

۲ ــ شهرنشینی = آذربایجان همیشه یکی از ایالات پیشرفته ایران بوده است و جامعهٔ روستائی و عشایری کمتر در درون شهر نفوذ داشته‌اند و به داشتن تعداد قابل توجه کارمندان و کارگران متخصص نسبت به سایر ایالات برتری خاصی داشته است. بعلاوه آذربایجان با توجه به وسعتش دارای دوازده شهر با جمعیتی بالغ بر ده هزار نفر در هر یک از

آنها است، درصورتیکه با مقایسه با آذربایجان اصفهان دارای پنج وفارس چهار و کرمان سه وسیستان وبلوچستان دارای دو شهرستان است.

۳ ــ تغییرات آماری = آذربایجان اولین ایالتی بود که با مسئلهٔ ازدیاد جمعیت روبرو گردید. تا سال ۱۹۱۷ مازاد جمعیت آذربایجان علاقمند بودند به نواحی شمالی، باکو، تفلیس و آستراخان مهاجرت کنند. بعد از سال ۱۹۱۷ این مهاجرت ها به نواحی صنعتی جنوب، تهران، رشت، انزلی، شاهی، بهشهر، مشهد، اهواز و آبادان شروع گردید. درسال ۱۹٤۰ کارگران، دستفروشها، صنعتگران و کارگران کارخانه ها، تماماً ترک‌زبان و درسرتاسر ایران پراکنده بودند.

٤ ــ نفوذ اجانب یا خارجی = زبان مشترک مردم آذربایجان با آذربایجان شوروی باعث گردید روسها از حربهٔ تبلیغات برای پیشرفت مقاصد خودشان در آذربایجان ایران استفاده کنند. درطول سالهای جنگ [بین‌المللی دوم] روسها نه تنها به تبلیغ از رادیوی باکو اکتفا نکردند، بلکه سیلی از نشریات و کتب به زبان ترکی به داخل آذربایجان سرازیر کردند و هیأتهای فرهنگی از قفقاز به آذربایجان فرستادند و از آن گذشته افسران و سربازان ترک‌زبان که به آذربایجان آمده بودند شروع به تبلیغ و نشر اکاذیب کردند.

حزب توده اولین شاخه یا شعبهٔ حزب را با یکی کردن سه انجمن یا مجمع افراطی یا تندرو در سال ۱۹٤۲ در تبریز تأسیس کرد[۲]. یک گروه متعلق به روشنفکران محلی بود، دیگری از آن ارامنه بود و سومی مهاجرین شوروی بودند که به آذربایجان آمده بودند. حزب گسترش سریعی یافت، تشکیلات حزب توده بزودی در آذربایجان اعلام کرد که دارای دوازده هزار عضو است و روزنامهٔ منظمی به نام آذربایجان منتشر کرد و شعبات دیگری از حزب در اردبیل، مراغه، آستارا و میانه تأسیس کرد. درسال ۱۹٤۳ امیرخیزی به نمایندگی از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب توده در تهران رفقای حزبی اش را به مناسبت تشکیلات منظم حزبی در آذربایجان ستایش کرد[۳].

حزب توده در آذربایجان به وسیلهٔ پنج نفر سازمان‌دهی می شد که عبارت از: صادق پادگان،غلام یحیی دانشیان، علی شبستری، میررحیم ولائی ومحمد بیریا بودند.

صادق پادگان رئیس تشکیلات ایالتی حزب یکی از همکاران قدیمی قیام خیابانی و عضو حزب کمونیست بود. او دریک خانوادهٔ متوسّط تبریزی بدنیا آمده بود وبیشتر

ایام عمرش را در آذربایجان سپری کرده بود و زبان فارسی را به دشواری صحبت می‌کرد. پادگان در سال ۱۹۳۸ دستگیر گردید و مدت سه سال زندانی را در تهران سپری کرد و در زندان بود که با پنجاه و سه نفر آشنائی حاصل کرد و به تحصیل زبانهای قدیمی ایران پرداخت.

دانشیان سازمان دهنده مهم حزب در سراب، میانه و زنجان یک آهنگر و سوهان کار با سابقه بود و بر طبق گزارش های کنسولگری انگلیس در تبریز صاحب عزم و اراده و تصمیم و از شهامت استثنائی برخوردار بوده است.[۴] او دهقان‌زاده‌ای بود که سالها قبل به قفقاز مهاجرت کرده و در باکو تحصیل کرده بود، بعضی ها او را تحصیل کرده مدرسه نظام باکو می دانستند، درسال ۱۹۳۷ که به ایران برگشته بود دستگیر شده و زندانی شده بود.

شبستری سردبیر روزنامهٔ آذربایجان، عضو مؤثر و برجسته ای در تشکیلات خیابانی بود، او یکی از چندین نفرسران محلی حزب توده بود که کهنسال به نظر می رسید. او تبریزی و سالها قبل به آذربایجان شوروی فرار کرده بود و تا سال ۱۹۴۰ در آنجا زندگی می‌کرد و سپس به ایران آمده بود.

ولائی معاون سردبیر روزنامهٔ آذربایجان، جوانی ۲۷ ساله و روشنفکر بود. او در سال ۱۹۳۷ به علت داشتن عقاید مضر و تبلیغات خرابکارانه دستگیر و زندانی شده بود. در یک خانوادهٔ متوسّط در تبریز متولد شده بود و بیشتر ایام عمرش را به استثنای ایام محبس در آذربایجان گذرانده بود.

بیریا رهبر سازمان کارگران تبریز سازمان‌دهنده‌ای بی‌رغیب و فعال و مؤثر و شاعری توانا و زبردست بود. در ۱۹۱۸ در تبریز متولد شده بود و در سال ۱۹۳۰ به آذربایجان شوروی فرار کرده بود. ادبیات را در باکو خوانده بود و در اوت ۱۹۴۱ با ارتش سرخ به آذربایجان برگشت.

اکثر طرفداران حزب توده در آذربایجان در بین کارگران کارخانه های تبریز بود، بخصوص پنج کارخانهٔ پارچه‌بافی شهر تبریز، چهار کارخانهٔ چرم‌سازی (دباغ خانه)، دو کارخانهٔ تهیهٔ چوب کبریت، سه آبجوسازی، یک سیلو، پنج کارخانهٔ صابون‌سازی و چندین کارگاههای قالی‌بافی را می‌توان نام برد. برنامهٔ حزب توده در تبریز و سازمان کارگری آذربایجان مشابه و مانند دستورالعمل های منتشر شده به وسیلهٔ

کمیتهٔ مرکزی حزب در تهران بود. برنامه های حزب در تبریز و تهران برای از بین بردن بقایای دیکتاتوری رضاشاهی بکار گرفته شده بود، هشت ساعت کار در روز، پرداخت دستمزد در روز تعطیل جمعه، جمع‌آوری سود سهام برای حمایت از صنایع محلی، تحصیلات رایگان، برابری حقوق زن و مرد در اجتماع و بالاخره همبستگی سرتاسری بین تمام کارگران جزو دستور کار حزب بود. اصولاً بین دو حزب یک اختلاف مهم و اساسی وجود داشت. در حالی که حزب در تهران از مطرح شدن مسائل زبانی و محلی چشم‌پوشی می‌کرد، برعکس در تبریز حزب تأسیس و تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی را درخواست می‌کرد که در قانون اساسی کشور پیش‌بینی شده بود و در ضمن زبان ترکی در دادگاههای شهرستانها و چهار کلاس اولیه مدارس ابتدائی بکار گرفته شود[۵].

کنسولگری انگلیس در اوایل سال ۱۹٤۳ از تبریز گزارش داده بود که حزب توده و اتحادیهٔ کارگران وابسته به حزب مشتاقان و طرفداران زیادی در بین طبقه کم‌درآمد و فقیر کارگران دارد، بخصوص از زمانی که قیمت نان هشت برابر نسبت به سال ۱۹٤۱ افزایش یافته و مزد کم و درآمد ناچیز با افزایش هزینهٔ زندگی آنان را به طرف حزب توده سوق داده است. در طی یک رشته اعتصابات موفقیت‌آمیزی که در طول سال ۱۹٤۳ براه انداخته شد سازمان کارگران حزب از صاحبان کارخانه ها درخواست کرده بودند که بر مزد کارگران بیفزایند و از قیمت نان نیز کاسته شود. کنسول انگلیس از یک افسر روس مقیم تبریز نقل و قول کرده بود که افسر مزبور گفته است سخنرانیهائی که در کارخانه های تبریز به گوش می رسد به مراتب شدیداللحن و تندتر از گفته های دوران انقلاب بلشویکی در شوروی بوده است. تقریباً بعد از یک مدت طولانی، اعتصابات کارگری در تابستان سال ۱۹٤۳ سازمان کارگران حزب، توده دولت مرکزی را وادار کرد که هیأتی را برای گفتگو بین کارگران و صاحبان کارخانه ها به آذربایجان بفرستد. هیأت مزبور کارخانه‌داران محلی را وادار
۱ کرد تا شرایط هشت ساعت کار در روز، حد متوسط دستمزد، عدم بهره کشی از کودکان، یک کیلونان، سه دست لباس در سال، طب رایگان، پرداخت یک ماه مزد بدون کار در سال و دادن حق رأی به نمایندگان کارگران را بپذیرد.

کنسولگری انگلیس در گزارش‌های خود از تبریز خاطرنشان ساخته است که این قرارداد «دست و دل باز» چندان دوامی نیاورد و سازمان کارگری به زودی درخواست‌های بیشتری را همانند داستان «اولویر تویست» مطرح ساختند.[۶]

کنسولگری انگلیس در گزارش بعدی خود آورده است: «پیشگوئی افزایش دستمزدها به علت بالا رفتن هزینهٔ زندگی در سال بعد شروع شد. در ژوئیهٔ سال ۱۹۴٤ بعد از اینکه پلیس مجبور شد در تظاهرات کارگران به طرف آنان شلیک کند، در این حادثه شش کارگر به قتل رسید و پانزده نفر مجروح گردید، اتحادیهٔ کارگری بلافاصله کارخانهٔ کبریت‌سازی تبریز را به تصرف خود درآورد و درخواست افزایش دستمزد و سود سهام را کرده و در ضمن تهدید کردند چنانچه با تقاضای آنان موافقت نشود و مورد قبول قرار نگیرد تمام صاحبان دستگیر شده کارخانه را بدار خواهند آویخت».[۷]

در گزارش بعدی کنسولگری چنین آمده بود: «صاحبان کارخانه‌ها که نتوانسته بودند از حمایت پلیس دولتی بهره‌مند شوند، ناچار تن به قبول درخواستهای کارگران دادند، هر روز درخواستها به نحوی تکرار می‌گردید و افزایش دستمزد تقاضا می‌شد و کارخانه‌داران ناگزیر به قبول آن بودند و حتی صاحب یکی از کارخانه‌ها بر اثر تهدید و ارعاب ناچار شد سه ماه اضافه حقوق در فروردین ماه به کارگران خود بپردازد».[۸]

کنسول انگلیس مجدداً گزارش داده بود: «حزب توده در تبریز همانند یک دولت در داخل ایالت قدرت‌نمائی می‌کرد و اتحادیه کارگری وابسته به حزب با ملحق شدن به اتحادیه کارگران و زحمتشکان، چنان قدرتمند شده بود که هر کاری که می‌خواستند بدون در نظر گرفتن نظریات مقامات دولتی استان انجام می‌دادند».[۹]

گسترش سریع حزب توده در آذربایجان نه تنها باعث حل شدن مشکلات محلی نگردید، بلکه برعکس این موضوع به داخل حزب توده نیز کشانیده شد. این مسئله پیرامون «ملیت گرائی» بطور کلی و تعریف «ملت» بطور خصوصی مورد بحث قرار گرفت. بر طبق گفته‌های بعضی از سران حزب توده در تبریز زبان ترکی، آذربایجان را ملت جداگانه‌ای با حق مسلم رأی و حقوق در تشکیل مجلس ایالتی

می داند و بعلاوه بکارگیری زبان ترکی را در مدارس، دادگاه‌ها و اداره‌های دولتی حق مسلم خود می داند. حتی چند نفری از سران حزب پا را از این فراتر گذاشته و گفتند داشتن زبانی متمایز و مشخص با گفته های لنین تطبیق می‌کند که: حق آنها در جدا شدن از مجموعهٔ مکتب های غیر خودی و تشکیل دولت مستقل، در مورد آذربایجان نیز صادق است.

اما سران حزب توده در تهران نظر دیگری داشتند و می‌گفتند: «زبان ترکی یک زبان ملی نیست بلکه یک لهجهٔ محلی است، آذربایجان دارای ملیت جداگانه‌ای نیست بلکه مردمی هستند با لهجه‌ای متفاوت از سایر هموطنان ایرانی خود و بلکه جزئی از ملت و مملکت ایران است که در اقتصاد و فرهنگ و تاریخ کشور با خاک ایران سهیم است». عده‌ای از سران حزب در تهران می‌گفتند خودمختاری ناحیه‌ای ممکن است کمک به حزب توده بکند، ولی بطور کلی در سرتاسر آذربایجان موجی از ناآرامی ها به‌وجود خواهد آورد و مخالفت سران قبایل، امرای ارتش و مالکین بزرگ وابسته به انگلیس را موجب خواهد شد. از نقطه نظر جمعی از آذربایجانیها ایران از ملیتهای جداگانه‌ای تشکیل شده است، در صورتی که تهرانیها، ایران را کشوری مستقل، یک پارچه و تجزیه ناپذیر می دانند.

این اختلافات و نظریات مختلف به اولین کنگره حزب توده در تهران کشانیده شد[۱۰]. هیأتی ترک‌زبان از گیلان شکایت کرد که حزب هیأت های شهرستانها را به بازی نمی‌گیرد و به خواست های آنان توجهی ندارد. هیأت تبریزی اعتراض کرد که سران حزب حق برتری و اولویتها را برای تهران در نظر گرفته و حقوق مردم شهرستانها و آذربایجان را نادیده گرفته است. هیأت ترک‌زبان دیگری زبان به شکایت گشود که کمیتهٔ مرکزی حزب دچار اوهام و تعصبات ذهنی و خیالی گردیده و تأسیس شعبات حزب را به تأخیر انداخته است. باز هم هیأت دیگری از انتشارات حزب به زبان فارسی شکوه کرد که این نشریات در قلمرو حوزه آنان بی ثمر است و کمیتهٔ دیگری هیأت مرکزی را به باد انتقاد گرفت که زمانی که شش نفر از کارگران در تبریز به دست پلیس به قتل رسید، حزب هیچگونه اقدام انسانی و مثبتی به عمل نیاورد. دانشیان رئیس هیأت حزبی از شهر سراب پس از انتقاد و گفتن حرف آخر

که باید «حزب عمل را جانشین حرف کند» به بحث ها خاتمه بخشید و بعدها این شعار خط مشی شورشیان و تجزیه‌طلبان آذربایجان گردید.

این رویدادها و جریانها بعدها به وسیله خلیل ملکی عضو بیست و دو ساله حزب برملا گردید.[۱۱] کمیته مرکزی خلیل ملکی را برای بررسی و بحرانی که در آذربایجان پدید آمده بود به تبریز فرستاده بود، خلیل ملکی در گزارش خود در شب قبل از تشکیل کمیته مرکزی چنین آورده بود: «به سختی شگفت‌زده شدم وقتی دیدم اکثر شورشیان زبان فارسی نمی‌دانند». امتناع او از سخنرانی به زبان ترکی باعث ناراحتی و مخالفت سران محلی حزب گردیده بود و این گفتهٔ ملکی که زبان فارسی باید در مدارس آذربایجان تدریس شود باعث عصبانیت بیشتر بیریا گردیده و کار به مجادله کشیده بود.

خلیل ملکی در گزارش خود یادآور گردیده بود که سران حزب در آذربایجان و بخصوص بیریا در زیر نقاب تشکیل مجمع ایالتی، تدریس زبان ترکی در مدارس و دریافت سهم بیشتری از مالیات ها، قصد و نیت و خواب تجزیه‌طلبی آذربایجان را در سر می پروراند.

پافشاری و سرسختی هیأتهای آذربایجانی باعث گردید که سران حزب توده بعضی از خواستهای متعادل نمایندگیهای شهرستانها راپپذیرند و شکایات آنان در جلسات عمومی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. همچنین سران حزب موافقت کردند که شعبات حزبی در شهرستانها مقدمات تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی را براساس آنچه قانون اساسی اجازه داده است فراهم آورند،یا به تشکیلات حزبی در آذربایجان و گیلان اجازه دادند که بیانیه های حزبی را به زبان ترکی و ترکمنی ترجمه کرده و در دسترس مردم قرار دهند. خود حزب مبارزات سیاسی و تبلیغات را از طریق روزنامه های حزبی شروع کرد: «ایران فقط تهران نیست و مرکز تهران هم شمال شهر نیست». آنان به مجلس فشار آوردند که بودجهٔ بیشتری برای آذربایجان در نظر بگیرد و «آذربایجانیها خودشان را ایرانی می دانند هر چند رضاشاه آنان را جزو طبقهٔ پائین اجتماع می شمرده است».[۱۲]

بعلاوه سران حزب مانع از هم پاشیدگی سازمان های کارگری به علت

مسائل قومی شدند. برای مثال، سازمان کارگری حزب توده در کارخانهٔ بافندگی و نساجی مازندران طی اعلامیه‌ای خاطرنشان ساخته بود که سید ضیاءِ، [بانی کودتای ۱۲۹۹ و سیاستمدار وابسته به جناح انگلیس در ایران] کوشش می‌کرده است که اتحادیهٔ کارگران را با جانشین کردن نمایندگان ایرانی بجای آذربایجانی از بین ببرد و همواره فارسی زبانان را بر علیه ترک‌زبانان تحریک می‌کرده است. اتحادیهٔ کارگران دخانیات درتهران احزاب دست‌راستی را متهم می‌کرد که بذر نفاق بین کارگران می پاشانند و کارگران ایرانی و ترک را بر علیه یکدیگر تحریک می‌کنند. اتحادیه کارگران و زحمتکشان در مسئله اغتشاش و زدو خوردی که بین کارگران فارس و ترک‌زبان در معادن زغال شمشک پیش آمده بود مداخله کرد تا توانست سیصد کارگر ترک اخراجی را به سر کار خود باز گرداند. در همین جریان به روزنامهٔ ظفر در تهران و روزنامهٔ آذربایجان در تبریز نامه‌هائی نوشته شده بود که در آن به خط مشی پلیس و رفتار مأمورین با کارگران به شدت اعتراض شده بود. از آن جمله: «آیا می دانید چرا ما را از معادن بیرون کردند؟ به علت اینکه ما ترک‌زبان‌هستیم. آیا ما ایرانی هستیم یا خیر؟ آیا ما دارای حق و حقوقی در این مملکت هستیم یا خیر؟ آیا قانون بیطرفانه و عادلانه است یا بر علیه ما است؟»[۱۳].

با این وضع و پیش‌آمدها سران حزب توده برنامه های حزب را در اولین کنگره به خاطر رضایت و جلب نظر نمایندگان آذربایجان‌تعدیل کردند. حزب بعد از جلسات پر دغدغه برنامهٔ حزب را اختصاص به دمکراسی برای حمایت از کلیه آزادیهای فردی داد. از آنجمله «آزادی زبان شامل خواندن و نوشتن، نطق و خطابه و نشر آزاد عقاید و افکار اجتماع در روزنامه ها»[۱۴]. بعد از تأکید بر این نکته که حزب توده حزبی وابسته به کارگران، دهقانان، صاحبان حرف، تجار و طبقهٔ روشنفکر اجتماع است، کنگره حقوق کامل اجتماعی یکسان را بین تمام جوامع ایرانی جدا از مذاهب و نژاد و آزادی کامل اقلیت های قومی را با توجه به مذهب و فرهنگ آنان در دستورالعمل خود گذاشت. این عبارت مشخص و مهم برای اولین‌بار در بیانیهٔ حزب گنجانیده شده بود که در سایر بیانیه های قبلی حزب نیامده بود و با وجود این در چهار مورد هم ابهاماتی در آن دیده می شد. اول اینکه چون از ملت ایران سخن رفته بود، بنابراین

مردم آذربایجان به‌عنوان یک ملت جداگانه به حساب نمی‌آمد. دوم، از آموزش زبان جداگانه‌ای در روال آموزش فرهنگی به میان نیامده بود، لذا این موضوع باعث حل مشکل زبان نگردید. سوم، نظر به اینکه اقلیت‌ها را فقط از نقطه نظر مسائل مسیحی، یهودی و زردشتی ــ در نظر گرفته و توجهی به زبان آنان نشده بود بازهم این مسئله جنجال‌برانگیز به نظر می‌رسید. چهارم، با بکار بردن اصطلاحاتی نظیر نژاد، فرهنگ و زبان، چنان برداشت می‌شد که حزب فقط به حقوق اقلیتهای زبانی در چهارچوب قانون اساسی ایران پرداخته است و به فرهنگ و زبان آنان به عنوان ملت جداگانه توجهی ندارد.

این مسائل مبهم و لاینحل پس از اولین کنگرهٔ حزب به قوت خود باقی ماند. اوانسیان یکی از رهبران حزب در مقاله‌ای بنام «ملت و ملیت» و در پیرامون این سئوال که ایران ملت واحد و منحصر به فردی است یا اینک از اقوام متعددی تشکیل یافته است و با استناد به این گفته و یا فرمول استالین که «یک ملت از مردمی با زبان، فرهنگ، اقتصاد و قلمرو تحت فرمان خود تشکیل یافته» مطالبی نوشته بود. چنین نظریه‌ای در کتابی بنام «مسئله قومی» انتشار یافت که نویسندهٔ آن یکی از اعضای روشنفکر حزب در تهران بود که طبیبی اهل آذربایجان و در کشور شوروی تحصیل کرده بود.[۱۵] مؤلف کتاب با توضیحی قاطع خواستار حل فوری این مسئله شده بود، و چنین اظهار نظر کرده بود: «مسئلهٔ ملیت‌ها و حقوق آنان در کشورهائی نظیر ایران که از اقوام مختلفی تشکیل یافته است یک موضوع حیاتی است. این مسئله به قدری حائز اهمیت است که احزاب پیشرفته نمی‌توانند از حاشیهٔ آن بگذرند، زیرا جنبه‌های بسیار نزدیکی با مسائل اجتماعی و سیاسی و استقلال و آزادی ملت‌ها از قید بندگی و نبرد مسلحانه برای آزادی کشاورزان و هم چنین جنگ طبقه کارگر بر علیه استعمارگران دارد».

نویسندهٔ کتاب به خوانندگان خود هوشیاری داده و خاطرنشان ساخته بود که احساسات میهن‌پرستی به آسانی به وسیلهٔ ایادی ارتجاع بر علیهٔ قشر مترقی کشور دامن زده می‌شود. جامعهٔ مترقی کارگری به وسیلهٔ پرچم رنگارنگ سرمایه‌داری گول نمی‌خورند و اغوا نمی‌شوند، دهقانان با این خطر مواجه هستند.

نویسنده سپس مسئلهٔ «ملیت چیست؟» را مطرح کرده و پس از گریزی به اصول حکومتی اروپای غربی و مقایسه آن با کشور مارکسیستی شوروی، نتیجه گرفته بود که نظریه استالین می‌گوید «یک ملت از مردمی با زبان، فرهنگ، اقتصاد و قلمرو تحت فرمان خود تشکیل یافته» از همهٔ نظریه‌ها صحیح‌تر است. بعد از این بحث مطالب دیگر کتاب چندان مفهوم نیست. مؤلف کتاب به جای اینکه بحث خود را به اقوام مختلفی که در داخل ایران زندگی می‌کنند بکشاند به بحث پیرامون مسئله استعمار و استثمار پرداخته بود. موضوع و مسئلهٔ ملیت که قبلاً یک مشکل داخلی به نظر می رسید اینک به صورت یک موضوع حاد بین‌المللی درآمده که با خطر استعمارطلبی مواجه گردیده بود، بخش آخر کتاب اختصاص به این مطلب داشت «که چگونه این مشکل راحل کنیم»؟ البته نظریه لنین را پیرامون تئوری استعمارطلبی خلاصه کرده و از بحث در مورد مسئلهٔ گروهها و اقوام مختلف در کشور ایران اجتناب کرده بود. چنین به نظر می رسید کتابی که در ابتدا با نام ایران و مطالب مربوط به ایران شروع شده بود، متأسفانه در آخر کتاب نامی هم از کشور ایران بدان صورت برده نمی شود. در هیچ جای کتاب، مؤلف اشاره به حل مشکل ایران نکرده و در هیچ صفحه‌ای اشاره به اقوام مختلف در داخل ایران نشده، و بالاخره در صفحه‌ای از کتاب به شکایات و حق و حقوق اقلیتها و جوامع مختلف اشاره نشده است.

برنامه‌های نامشخص و مبهم، حزب را وادار کرد که دیدگاههای مختلفی را مورد ارزش‌یابی قرار دهد و گاهی تصمیمات ضد و نقیضی اتخاذ نماید. یک بار دیگر، سران حزب در تهران که با شکایات و اعتراضات نمایندگان شهرستانها مواجه شده بودند، انگشت بر روی بی عدالتی ها که بر طبقات مختلف اثر گذاشته بود، گذاردند شاید تا اندازه‌ای بتواند ناراحتی هائی که مسائل قومی دید آورده بود خنثی بسازند. برای مثال، فریدون کشاورز و رضا رادمنش نمایندگان پارلمان به مدت سه ساعت طی نطق های جداگانه‌ای برنامهٔ حزب را برای اصلاحات ارضی، صنعتی کردن کشور، بهداشت عمومی، فرهنگ رایگان، اصلاح انتخابات و سایر تغییرات اساسی اعلام داشتند، ولی حتی یک بار هم به مشکلات پیش آمده در مورد مسئلهٔ زبان و تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی صحبتی نکردند. تقریباً و مشابه چنین عملی،

سازمان مرکزی حزب در تهران در دومین کنگرهٔ شهرستانی خود مسائل نژادی و زبانی را نادیده گرفت و حتی به کلیهٔ شعبات حزب در شهرستانها مصرانه دستور داد تا کلاسهائی برای باسواد کردن کارگران در حوزهای حزبی خود تشکیل دهند.[۱۶] برای طبقهٔ روشنفکر در تهران تشکیل این گونه کلاس ها با سواد کردن طبقه بی سواد اجتماع به نظر می رسید، در صورتیکه از دید روشنفکران تبریزی عکس این قضیه بود و آنها می پنداشتند ایجاد و تشکیل کلاسها برای مهاجرین بی سواد ترک زبان است تا گرایش بیشتری به ایرانی شدن پیدا کنند.

از طرف دیگر رهبران شهرستانها و سازمانهای حزبی که شکایات و مشکلات قومی و نژادی آنان لاینحل مانده بود، مرکز را تحت فشار قرار دادند. برای مثال، تشکیلات حزبی در مازندران و گیلان و بخصوص آذربایجان تظاهرات و راهپیمائی برای تشکیل مجالس ایالتی و ولایتی بر پا کردند. بعلاوه احمد قاسمی طراح و سازماندهندهٔ حزب در میان ترکمانان گیلان بیانیهٔ مهمی در آستانهٔ انتشار دومین برنامه و خط مشی حزب که «حزب توده چه می‌گوید و چه می خواهد» از خود منتشر کرد. قاسمی معنی و مفهوم: «زبان، اقلیت و نژاد» را، زبانی مستقل برای اقلیت ها، و فرهنگی مستقل برای جوامع آنان تفسیر کرده بود که برای حفظ میراث فرهنگی آنان و تمایز از زبان فارسی و نژاد ایرانی بخصوص ترکان، ترکمانان، کردان و عربان مورد حمایت خاص قرار بگیرد. در بیانیهٔ مزبور چنین آمده بود: «دولت اغلب اقلیتهای (زبانی) را از داشتن مدارس مخصوص بخود و تاریخ ادبیات خودشان محروم می‌کند، این کار دو نتیجهٔ زیان‌بخش در پی خواهد داشت. اول اینکه فرهنگ قومی را نابود می‌کند و مانع از رسیدن آنان به پیشرفت و ترقی جهانی می شود. دوم اینکه باعث جدائی و نفاق بین اقوام اکثریت و اقلیت می‌گردد و امکان جنگ داخلی در بین خواهد بود. همچنانکه بین اقلیت ترک و یونانیان در دوران سلطنت عثمانیها اتفاق افتاد. دولت نباید فقط به خاطر فرهنگ [جهانی] به اقلیت ها احترام بگذارد، بلکه باید برای حفظ و نجات خودش از ورطه نابودی اقدام عاجل به عمل آورد. ایران از اقوام و نژادهای متعددی تشکیل یافته و گر چه همه ما دارای یک تاریخ مشترکی هستیم، ولی باید حق و حقوق و زبان اقلیت ها مورد حمایت قرار گیرد همچنانکه

حزب توده در برنامهٔ حزبی خودش عنوان کرده است؛ چنانچه اقدامات اساسی انجام نگیرد دشمنان ما از این فرصت استفاده کرده و کشور ما را نابود خواهند کرد.»[۱۷]

با وجود اینکه، کمیتهٔ مرکزی و اولین کنگرهٔ حزب بیشتر تقاضاهای تجزیه‌طلبی و فرقه‌گرائی فرستاده از آذربایجان را نادیده گرفته بود، معهذا حزب توده فعالیت‌های خودش را در آذربایجان گسترش داده شعبه حزب در تبریز نمایندگیهای دیگری افتتاح کرد و تعداد اعضایش را افزایش داد و به دو برابر رسانید و بر طایفهٔ کُرد شکاک نزدیک دریاچهٔ ارومیه پیروز گردید، و در ژانویه ۱۹۴۵ اولین کنفرانس یا مجمع شهرستانی حزب را با یکصدو سی نمایندگی تشکیل داد. این مجمع پیشنهادهای رسیده جهت تکشیل مجالس ایالتی و ولایتی را مورد تأئید و تصویب قرار داد ولی مسائل مربوط به زبان، نژاد و قومیت را مسکوت گذارد. شبستری سردبیر روزنامهٔ آذربایجان را به خاطر نشر مقالات تند تجزیه‌طلبی از حزب اخراج کرد و روزنامهٔ خاور نو را به جای روزنامهٔ آذربایجان منتشر کرد و ارکان شعبهٔ محلی حزب در تبریز قرار داد. امیرخیزی و اوانسیان دو تن از اعضای سازمان مرکزی حزب در تهران را که آذربایجانی الاصل و تمایلات نسبتاً ملایمتری داشتند به عضویت کمیتهٔ مرکزی شعبه تبریز منصوب کرد، اما شبستری علیرغم اخراج از حزب توده، روزنامهٔ آذربایجان را منتشر ساخت و انجمنی بنام حمایت از زبان و میراث فرهنگی ملت ترک در تبریز تأسیس کرد.

اتحادیهٔ کارگران تبریز و سایر سازمانهای کارگری وابسته به اتحادیه کارگران و زحمتکشان در آذربایجان به زودی گسترش فوق‌العاده‌ای یافت. اتحادیه، تمام کارگران بازار، رُفتگرها، رانندگان وسایل نقلیه، تعمیرکاران گاراژها، خیاط‌ها، کارمندان ادارات و معلمین را به عضویت حزب درآورد و در اوایل سال ۱۹۴۵ ادعا کرد که حزب دارای پنجاه هزار نفر عضو است[۱۸]. اتحادیه بزودی سازمان رهبری کارگری را تأسیس کرد، و انتخابات کارگران را شروع کرد و در اواخر سال ۱۹۴۵ صاحبان کارخانه‌های تبریز را وادار کرد که بیست و پنج درصد به حقوق کارگران اضافه نماید.

در این سال کنسولگری انگلیس گزارش داده بود، گرچه بیریا و سایر

روشنفکران حزب در بین صاحبان مشاغل و مغازه‌دارها از معروفیت خاصی برخوردار بودند، ولی اکثر کارگران ترجیح دادند که نمایندگان خودشان را از بین طبقات همفکر خود انتخاب کنند تا از منافع کارگری آنان دفاع کنند.[۱۹] اتحادیهٔ کارگری همچنین یک تشکیلات انتظامی بدون اسلحه به‌وجود آورد تا از کارخانه‌ها حمایت کند و همچنین شرکت تعاونی کارگری تا از ورشکستگی کارخانه‌ها جلوگیری به عمل آورد. کنسولگری انگلیس درژانویه سال ۱۹٤۵ از تبریز چنین گزارش داده بود: «علایمی چند نشان می‌دهد که اتحادیه کارگری تبریز مسئولیت بیشتری را برعهده گرفته و نسبت به یکسال قبل از تشکیلات و رهبری بهتری برخوردار شده است. از نقطه نظر سیاسی خط مشی آنان با برنامه‌های حزب توده کاملاً مطابقت می‌کند. هر دو تصمیم آنان یعنی اسلوب و عمل در برخوردهایشان چندان به یک اتحادیه کارگری شباهت ندارد و بلکه بیشتر در حد قدرت یک دولت خودمختار است. برای مثال، در اکثر موارد قدرت را به زور از دست پلیس و دادگاههای محلی در شش ماههٔ اخیر خارج کرده و منازعات و مشاجرات کارخانه‌ها را که به خیابانها کشیده شده بود بر طبق قوانین خاص خود حل و فصل کرده است. به قراری که شنیده می‌شود بعضی کارهای خوب هم انجام داده است. از آن جمله مانع بمب‌اندازی به مغازه‌ها شده است، بخصوص در محل‌هائی که کارگران در بخش خصوصی مثل نانوائی‌ها، حمام‌های عمومی و مغازه‌داران شاغل بوده‌اند، صاحبان این نوع حرف و مشاغل ناراضی و باعث ترس آنان می‌شده است. تهدید و ارعاب بیگاران به میزان بیشتر باعث مشغولیت و گرفتاری اتحادیه کارگری شده و در کارخانه‌ها اثر گذاشته و بعضی مواقع باعث اخراج کارگران شده،مسئولیت اتحادیه را در قبال حمایت از کارگران زیادتر کرده است. اخراج کارگران در سابق چندان مهم نبود و اخراج آنان از کارخانه‌ها احتیاج به دلیل و برهان نداشت و به کوچکترین بهانه‌ای آنان را اخراج می‌کردند، بخصوص در کشورهائی که کارگران دارای هیچ‌گونه حق و حقوقی و یا سازمانی که از منافع آنان حمایت کند نبودند.»[۲۰]

بعلاوه، سازمان دهقانان وابسته به حزب در آذربایجان یک سلسلهٔ مبارزات سیاسی و تبلیغاتی را در سال ۱۹٤۵ در خارج از شهرها شروع کرد. این نوع مبارزات

عبارت از فرستادن هیأتهائی از حزب به دهات بود تا از قانون اصلاحات ارضی حمایت کرده، عملیات و عمل کرد ژاندلرمری را تقبیح نموده، اتحادیهٔ کشاورزان را تشکیل داده و در ضمن آنان را ترغیب نمایند تا بیشتر از یک پنجم از درآمد محصول را به صاحبان زمین و مالکان ندهند. در واقع این هیأتها و واحدها در اکثر نقاط با شکست مواجه شدند و استثنائاً در بعضی جاها پیروزی‌هائی هم نصیب آنان گردید. برای مثال، هزار نفر از اهالی دهات را در ناحیهٔ کردنشین بوکان استخدام کردند و به مالکان فشار آوردند تا سهمیهٔ درآمد چغندر قند آنان را افزایش دهند. در ناحیهٔ مراغه باعث ترس و وحشت صاحبان زمین شدند، و در سراب دهقانان را وادار کردندتایکی از مالکان پرنفوذ آنجا را به قتل رسانیدند و تمام اموال و مایملک او را غارت کردند. بالاخره، در دهکده‌ای نزدیک تبریز در حدود سی نفر از مالکان تلگرافی به دولت مرکزی مخابره کرده خاطرنشان ساختند، چنانچه ژاندارمری در جمع‌آوری محصول به آنان کمک نکند، قادر به فروش محصولات خود به دولت مرکزی نیستند. در ناحیهٔ اردبیل ژاندارمری تصمیم گرفت در منازعات مالکین و دهقانان مداخله نکند[۲۱].

کنسولگری انگلس در اواخر سال ۱۹٤۵ از تبریز گزارش داده بود: مداخلات و مبارزات حزب توده به ناحیهٔ شرق آذربایجان گسترش یافته است، مالکان و ناظران آنان از کمک و یاری ژاندارمری و مقامات دولتی مأیوس گردیده و ناچار به سران و رهبران حزب توده متوسل شده تا سهم و حق مالکانه آنان را از دهقانان وصول نماید. خط مشی مأمورین حزب توده بدین صورت بود که یادداشتی به صاحبان زمین و مالکان می‌دادند تا حق مالکانه از املاک خود را از دهقانان وصول نمایند. این طرز رفتار و برخورد بازهم مورد قبول دهقانان قرار نمی‌گرفت و توجهی به دستور مأمورین حزب نداشتند و خودسرانه یک هشتم از محصول ملک را کنار گذاشته و به نمایندگان صاحبان ملک پیغام می‌دادند که بیشتر از این مقدار سهم مالک نیست و جهت دریافت آن مراجعه کنید وگرنه خودمان آنرا ضبط می‌کنیم. حتی در بعضی از روستاها از پرداخت و دادن حق سهم به نمایندگان مالکان خودداری می‌کردند و از مالکان می‌خواستند که شخصاً جهت دریافت آن مراجعه کنند. البته اگر مالکی هم مایل به آمدن می‌شد، جرأت رفتن و دریافت کردن حق سهم خود نمی‌شد.»[۲۲]

با پیشرفت سریع تشکیلات حزب، حزب توده به صورت یک دولت نیمه خودمختار در آذربایجان درآمد. با استناد به گزارش کنسولگری انگلیس، سران حزب قدرت بیشتری از استاندار و مقامات دولتی در تبریز پیدا کردند. مجاهدین و یا گارد انتظامی از لحاظ قدرت با مأمورین پلیس به رقابت برخاستند. عاملین حزبی در دهات جای ژاندارمری را گرفتند. اتحادیهٔ کارگری اختیارات کامل را در کارخانه‌ها بدست آوردند. اما اجرای این برنامه‌ها و اعمال قدرت بزودی باعث عدم رضایت تجار گردید و دهقانان، کارگران و روشنفکران نیز چندان خرسند و خشنود نبودند. در گزارش کنسولگری انگلیس آمده است:

«اهانت و تحقیری که به مقامات فاسد و بی کفایت دولتی به وسیله تمام طبقات اعمال می‌شد و از اینکه دولت مرکزی هیچ‌گونه حمایتی از سازمان‌های دولتی در آذربایجان نمی‌کرد، کم کم آن دسته از راست‌گرایان را به تفکر واداشت که آنچه حزب توده می‌گوید و عمل می‌کند، بدتر از وضع فعلی آنان در آذربایجان نیست. سران حزب قدرت را در دست دارند و به آنچه می‌گویند و عمل می‌کنند آگاه هستند. قدرت‌نمائی و نحوه برخورد و عمل سران حزب در آذربایجان حتی بدبین‌ترین افراد را در مقابل این سئوال قرار می‌داد که چرا استاندار و نماینده دولت مرکزی به تهران نمی‌رود و اختیارات را به محمد بیریا واگذار نمی‌کند.»[۲۳]

در طی جریان و وقایع آذربایجان یک حادثهٔ غیر مترقبه‌ای در سپتامبر ۱۹٤۵ به وقوع پیوست و آن اینکه مقامات دولتی اتحاد جماهیر شوروی یک عکس‌العمل شدیدی در مقابل دولت محافظه کار صدر [الاشراف] از خود نشان دادند و خود را حامی تجزیه‌طلبان آذربایجان و کردستان دانستند. این چراغ سبز در سیاست دولت شوروی باعث ظهور و پیدایش پیشه‌وری درصحنهٔ سیاست تبریز گردید. پیشه‌وری کمونیستی خبره و آزموده وقدیمی بود که خط مشی خودش را جداگانه از حزب توده می‌دانست.

پیشه‌وری که از مدتی قبل انتقاد از حزب توده را شروع کرده بود، فعالیت حزب توده را به اندازهٔ کافی مفید به حال آذربایجان نمی‌دانست. او در بحث و سخنرانیهای خود حزب توده را فاقد اخذ تصمیم و بی‌علاقه به اوضاع و احوال

آذربایجان می دانست و پیشنهاد می‌کرد که تشکیلاتی قاطع و سریع جانشین شعبهٔ حزب توده در آذربایجان بشود[۲۴]. پیشه‌وری با دو نفر از همکاران قدیمی و از سران حزب کمونیست به نامهای دکتر سلام‌الله جاوید و جعفر کاویانی از مدتها قبل وارد تبریز شده بودند.

جاوید در همان دهکده‌ای که پیشه‌وری متولد شده، به دنیا آمده بود و تحصیلات دبیرستانی را در باکو طی کرده و در همانجا وارد شعبه حزب کمونیست جوانان شده بود. او در سال ۱۹۲۰ به تبریز مراجعت کرده و در شورش انقلابی لاهوتی شرکت جسته بود و پس از شکست شورش به باکو فرار کرد و در آنجا درس طب خواند و مجدداً به ایران برگشت و بلافاصله زندانی شد، و در زندان با تاریخ آذربایجان آشنائی حاصل کرد و آنرا به درستی آموخت. کاویانی نیز مانند جاوید از کمونیست‌های قدیمی و جزو دارو دسته لاهوتی بود و از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ در آذربایجان شوروی بسر برد و در مراجعت به ایران بلافاصله دستگیر و زندانی شد و تا سال ۱۹٤۱ در زندان بسر برد. جاوید و کاویانی مانند یار دیگر خود پیشه‌وری هرگز وارد حزب توده نشده بودند.

ناگهان در تبریز، پیشه‌وری، جاوید و کاویانی درسوم سپتامبر تشکیلات جدیدی به‌وجود آوردند و نام آنرا حزب دموکرات آذربایجان (فرقهٔ دموکرات آذربایجان) گذاشتند. در اولین بیانیه‌ای که به دوزبان ترکی و فارسی انتشار دادند، آذربایجان را یک ملت واحد دانسته و تمایلات خود را در اینکه آذربایجان جزوایران بماند اعلام داشتند، از قیام خیابانی دفاع کردند، خواستار تشکیل مجمع ملی آذربایجان و تدریس زبان ترکی در کلیهٔ مدارس آذربایجان و زبان رسمی ادارات شدند، و مالیات‌ازعواید و دارائیهای مردم جهت پیشرفت اقتصاد آذربایجان جمع‌آوری شود. در پنجم سپتامبر جمعیت وابسته به انجمن شبستری به فرقهٔ دموکرات آذربایجان ملحق گردید و روزنامهٔ آذربایجان شبستری که‌به‌زبان‌ترکی انتشار می یافت به عنوان ارگان فرقهٔ دموکرات درآمد. فرقه در ضمن جزواتی منتشر کرد و در آن به مردم قول داد که تمام مشکلات و گرفتاریهای آنان و بخصوص مسئلهٔ زمین و مالکیت‌رابه طریقه صلح‌آمیز حل کند و همچنین از حزب توده به خاطر گماشتن افرادی خودپرست و

فاسد و ماجراجو در رأس کارها و سازمانها انتقاد کرد[۲۵].

در هفتم سپتامبر شعبه کمیتهٔ حزب و سازمان کارگری و اتحادیهٔ زحمتکشان بدون مشورت با تشکیلات مرکزی حزب توده در تهران در طی یک نشست حزبی رأی به انحلال شعبهٔ حزب در آذربایجان داد و به فرقهٔ دموکرات ملحق گردید. یک سال بعد، کشاورز عضو کمیتهٔ مرکزی حزب توده در تهران اعلام داشت، علت انحلال حزب در آذربایجان تماماً بر اثر ندانم کاریها و عدم شناخت و توجه سازمان مرکزی حزب توده در تهران بوده است که توجهی به تمایلات و درخواستهای شعبه حزب در آذربایجان نمی‌کرده است[۲۶].

فرقهٔ دموکرات با آسان بدست آوردن و مالک شدن تشکیلات حزب توده در آذربایجان شروع به مستحکم کردن جای پای خود در بین سایر طبقات اجتماع در چهار هفته بعدی گردید. از آن جمله برنامه جدیدی انتشار داد که حاوی پذیرش اعضاءِ جدید بخصوص در بین طبقات خرده‌مالکین و تجار خورده پا بود. سیاست فرقهٔ دموکرات در آذربایجان بر این اصل استوار گردید تا می‌تواند اختلافات داخلی خود را در محل به حداقل رسانیده و درگیری همگانی خود را با تهران افزایش دهد. در همان موقع در سرمقالهٔ روزنامهٔ آذربایجان چنین آمده بود: «هدف ما متحد کردن تمام طبقات آذربایجان است. جنگ طبقاتی تا بدست آوردن کلیهٔ حقوق و امنیت ملی پایان نخواهد یافت. حزب ما پشتیبان تمامی قشر جامعه و یا طبقات در آذربایجان است». «تمام طبقات بخصوص صنعت کاران و کارگران، آنان باید کلیهٔ اختلافات خود را کنار گذاشته و با یکدیگر به خاطر پیشرفت آذربایجان و جدیت در کار متحد شوند. ما باید تلاش کنیم تا خوشبختی را به سرزمین خود بیاوریم اعتصابات و ورشکستگی به همان نسبت که به کارگران لطمه می‌زند ضرر و زیان بیشتر برای صاحبان کارخانه‌ها نیز خواهد شد.»[۲۷]

در اولین هفتهٔ اکتبر، فرقه آماده شده بود تا اولین کنگره ونشست حزب را بر پا کند. این کنگره در تبریز تشکیل شد و کنگره درخواست‌های فرقه را به صورت دولت خودمختار مورد تصویب قرارداد، با این شرط که آذربایجان جزو ایران باقی بماند، و اعلام داشت «که چون ایران از اقوام متعدد تشکیل یافته است لذا هر یک از

این اقوام حق دارند سرنوشت خود را در دست گرفته و با تشکیل مجامع ملی و مجالس امور مربوط به محل حکومت را خود تعیین کنند.»[۲۸] کنگره همچنین خاطرنشان ساخت که مردم آذربایجان باید استاندار را خود تعیین کنند و مالکان و صاحبان زمین از یک پنجم از محصولات زمین را نمی‌توانند بیشتر برداشت کنند و در ضمن مردم آذربایجان از شکست قیام خیابانی درس عبرت آموخته است و از انقلاب و مردم خود به وسیلهٔ نیروهای داوطلب انتظامی (فدائی) حمایت خواهد شد. نمایندگان اعلام داشتند چنانچه قیام‌های اولیه در آذربایجان شکست خورده است به علت نداشتن اسلحه بوده است ولی این قیام پیروز خواهد شد چون متکی به قوای مسلحه خودش است.

فرقهٔ دموکرات با اسلحه‌های سبکی که از کشور شوروی دریافت کرد توانست تشکیلات منظمی در سرتاسر آذربایجان به‌وجود آورد. در اواسط ماه اکتبر شورش و انقلاب با محاصره سراب به اردبیل و مشکین شهر نیز سرایت کرد. در اواخر اکتبر شهرهای مراغه، میانه و میاندوآب به تصرف افراد فرقه درآمد. در اواخر نوامبر فدائی های فرقهٔ دموکرات کارشان را در شهرهای آذربایجان خاتمه دادندو با موفقیت وارد تبریز شدند. در ضمن ارتش سرخ که در ایران بود از ورود سربازان و لشکریان ایران به داخل ولایات شمال غربی جلوگیری کرد و حزب جدیدالتأسیس دمکرات کردستان که به وسیلهٔ طوایف محلی حمایت می‌گردید قیام مشابه‌ای در ایالت کردستان در همسایگی آذربایجان بر پا کرد. . کنسولگری انگلیس در این ماه گزارش داده است، اکثر فدائیان در آذربایجان دهقانان و کارگران معمولی بودند و شعارشان این جمله بود، «ناقوس مرگ برای حکومت گران ایران به صدا درآمده است»، اصولاً دولت مرکزی قدرت خود را به کلی در سرتاسر آذربایجان از دست داده بود و کلیه ادارات دولتی به تصرف اخلالگران و شورشیان درآمده بود.[۲۹] تنها درگیری بزرگ نزدیک دریاچهٔ ارومیه اتفاق افتاد که در این جنگ پنجاه و پنج نفر از فدائیان در مقابله با هشت تانک نیروهای دولتی به هلاکت رسیدند. درگزارش کنسول انگلیس آمده است که نیروهای فدائیان از گروههای مختلفی تشکیل یافته بود. برای اولین‌بار در تاریخ کشتارهای مذهبی و نژادی رضائیه، کردها، ترکها، مسلمانها آسوری ها و ارمنی ها در

کنار هم بر علیه دشمن مشترکی می جنگیدند.»[۳۰]

در بیست و یکم نوامبر، فرقه دموکرات در حالی که با محاصره‌شدگان پادگان تبریز به گفتگو نشسته بود، کنگره سرتاسری آذربایجان را در تبریز تشکیل داد. اعضای این کنگره از سیصدو بیست و پنج نمایندگی تشکیل یافته بود که بعضی از هیأت‌ها از شهرستانهای زنجان، گیلان و ارومیه و کردستان آمده بودند. ارامنه یازده هیأت به این کنگره فرستاده بودند. هدف اولیه و مهم این کنگره این بود که هیأتی را جهت مذاکره با دولت مرکزی برای بدست آوردن خودمختاری به تهران بفرستند[۳۱]

در دوازدهم دسامبر مجلس ملی با یکصدو هشتاد نفر در تبریز گشایش یافت که تمام نمایندگان عضو فرقهٔ دموکرات بودند. این مجلس برنامه‌های فرقه را تصویب کرد و یادآور شد که آذربایجان دارای یک حکومت خودمختار است و تمایل خود را به عدم تجزیه از ایران اعلام داشت. این مجلس زبان ترکی را زبان رسمی مردم آذربایجان دانست که باید در مدارس تدریس شود و در ادارات بکار گرفته شود، پیشرفت صنایع دستی و محلی را مورد پشتیبانی قرار داد، از دارائیهای شخصی و خصوصی حمایت کرد، بودجه مستقل استان را رسمیت داد، خواستار کار برای بیکاران و کم کردن فاصلهٔ طبقاتی شد، ایجاد ارتش ملی را در رأس کار قرار داد، و خواستار زیربنای محکم و تجدید سازمان برای کادر اداری شد. کنسول انگلیس گزارش داده بود که کلیهٔ خدمتکاران جزءِ که به خدمت اشتغال داشتندآذربایجانی بودند[۳۲].

در واقع اولین عکس‌العمل سران حزب توده در مورد وقایع آذربایجان یک حالت متعجب کننده وضربهٔ روانی و حاکی از ترس بود. یک سال بعد بود که اخبار انحلال حزب توده به تهران رسید که کلیه تشکیلات حزبی به فرقهٔ دموکرات پیوسته است، بلافاصله دبیرخانهٔ حزب درخواست تشکیل مجمع عمومی کلیه اعضای کمیته مرکزی و یک هیأت بازرسی جهت رسیدگی به این موضوع شد[۳۴]. بعضی از سران حزب توده معتقد بودند، چنانچه بیانیه و اعلامیه‌هائی که از تبریز می رسد جنبهٔ شوخی و مسخره نداشته باشد لابد تماماً ساختگی و غیر واقعی است. بعضی دیگر می‌گفتند تا اخبار کامل و دست اول از تبریز نرسد، نباید به این شایعات و اخبار جعلی اعتنائی

کرد. عده دیگر می پنداشتند اگر این اخبار صحت داشته باشد، نه تنها حزب در آذربایجان از بین رفته است بلکه به تمام نهضت‌های سوسیالیستی در سرتاسر ایران لطمه خورده است. بالاخره در طی یک شب گفتگوی کامل و بحث طولانی که اخبار صحیح و دست اول از آذربایجان رسیده بود، اکثریت اعضاءِ کمیته مرکزی حزب توده به رهبری خلیل ملکی انشعاب خود را از حزب توده طی بیانیه‌ای اعلام داشتند. این عکس‌العمل شدید باعث شد تشکیلات شهرستانی حزب منحل گردد و خاطرنشان ساختند که حزب توده یک حزب ملی و سرتاسری است و به سیاست خود مبنی بر دایر بودن کلیهٔ شعبات حزب در داخل مملکت ادامه خواهد داد و متأسفانه این فقط فرقهٔ دموکرات است که هویت ملی خود را در نتیجهٔ تصمیم غلط از دست داده است. چنین قطعنامه‌ای از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب آماده انتشار بود، فقط یک نفر از اعضاءِ سازمان مرکزی که هویت‌اش نامعلوم است به صدور آن اعتراض داشت و معتقد بود که هنوز خیلی زود است به تصمیمات فرقهٔ دموکرات و عملکرد آنان اعتراض شود و دربارهٔ کارهای آنان قضاوت و نتیجه گیری کرد. این قطع‌نامه هیچ وقت برای آگاهی اعضاءِ حزب و مردم منتشر نشد، چونکه سفارت شوروی روز بعد رسماً در تصمیمات کمیتهٔ مرکزی حزب توده دخالت کرد و با قانع کردن سران حزب مانع انتشار چنین بیانیهٔ تند و شدیداللحنی گردید؛ زیرا انتشار آن نه تنها در ایران به ضررجناح چپ بود بلکه باعث بدنامی نهضت سوسیالیست بین‌المللی در جهان می شد. این آخرین بار نبود که شورویها در تصمیم گیری سران حزب توده دخالت کرد، بلکه باعث شد که بعدها حزب تابع دستورها و همکاری با کمونیست‌های شوروی بشود.

رهبران حزب توده بین نیازهای مورد درخواست شورویها و خطی مشی سیاست حزبی خودشان دچار دردسر و گرفتاریهای زیادی شده بودند، گاهی در مقابل تندرویها و سیاست تجزیه طلبانهٔ فرقهٔ دموکرات از خود واکنش مخالفی نشان می دادند و زمانی با بعضی از برنامه های آنان برای رضایت‌سفارت شوروی در ایران که جنبهٔ معتدل‌تری داشت روی موافقت نشان می دادند. با اجرای این سیاست نه مجیز فرقه را می‌گفتند و نه اعمال و رفتار سیاست آنان‌رارد می‌کردند. از طرفی هدفهای نژادی و

قومی فرقهٔ دموکرات را صحه نمی‌گذاشتند ولی پیشنهادهای اصلاحی اجتماعی آنان را می پذیرفتند. برای مثال، رادمنش طی نطقی مفصل در مجلس شورایملی مسئله زبان را نادیده گرفت، ولی گفت چون دولت مرکزی به خواستهای اصلاح طلبانه و بخصوص اصلاحات ارضی، رفرم اجتماعی، سوادآموزی و توسعهٔ فرهنگ و اصلاح و ایجاد حقوق و بهبود بخشیدن به وضع کارگران موفق نشده است، لذا این بحران و گرفتاریها در آذربایجان پیش آمده است. رادمنش در پایان سخنرانی خود چنین نتیجه گرفت چنانچه دولت فکر عاجلی برای بهبود وضع اقتصادی ایران نکند، احتمال پیش آمد چنین شورشهائی در سرتاسر مملکت دور از واقعیت نخواهد بود. این شورش منحصر به آذربایجان نیست، زیرا مردم جنوب ایران هم از داشتن حداقل زندگی، نان، غذا، لباس و سایر مایحتاج زندگی، محروم هستند. دولت باید هر چه زودتر این مشکل را به طریق صلح آمیز حل کند، وگرنه فردا صبح در نقطهٔ دیگری از کشور، گروهی تشکیلاتی بوجود آورده و خواهند گفت: «ما عرب هستیم و کشور ما عربستان است». آنوقت شما چه جوابی به آنان خواهید داد[۳۵].

روزنامهٔ رهبر ارگان حزب توده تحت عنوان مسئلهٔ زبان سر مقالهٔ خود را به وضع اقتصادی آذربایجان اختصاص داده بود. این روزنامهٔ در اجرای خط مشی سردبیری خود، نفوذ کاملی هم تا اوایل سپتامبر بر روی تمام روزنامه‌های وابسته به جناح حزب داشت، ولی این نفوذ و اعمال قدرت تا اواسط ماه نوامبر بیشتر ادامهٔ نیافت. رهبر پس از توقیف و انتشار مجدد از تفسیر و دخالت در مورد فرقهٔ آذربایجان بکلی خود را بکنار کشیدو فقط به نقل قول از نوشته‌های خارجی و رادیوهای آنان پرداخت، بخصوص گفتارهائی که از رادیو بی . بی . سی پخش می‌گردید. در حدود تاریخ بیست و هفتم نوامبر بود که رهبر مقالهٔ بسیار مفصل به قلم انور خامه‌ای در مورد آذربایجان انتشار داد. خامه‌ای در تهران معلم بود و جزو کوچکترین اعضاءِ ۵۳ نفر بشمار می‌رفت و به سمت هیأت رسیدگی نیز انتخاب شده بود. در این مقاله اشاره به رکود و وضع بد اقتصادی آذربایجان شده که اینک بار سنگین آن بدوش رهبران جدید افتاده است، در این مقاله دربارهٔ مسئله زبان مطلبی ننوشته شده‌بود ولی درخواست تشکیل کنگره شهرستانی شده بود[۳۶].

در همین شماره خلاصه‌ای از مصوبات کنگرهٔ تبریز نقل شده بدون آنکه نتایج حاصل از آن مورد تفسیر قرار گرفته باشد. بعلاوه، قطعنامهٔ مهم کنگره تبریز را که به زبان ترکی منتشر شده بود، به فارسی ترجمه کرده بود. مهم اینکه در ترجمهٔ این قطعنامه لغت فارسی مردم را جانشین کلمهٔ خلق کرده بود که دارای همان معنا بوده و از بکار بردن لغت جدال‌برانگیز «ملت» خودداری کرده بود.

این روزنامه هیچ نوع مقالهٔ مهمی به مدت چهار ماه در مورد آذربایجان منتشر نکرد. رهبر در بیست و شش مارس سکوت خود را شکست و با درج مقاله مشابهی که بحران آذربایجان حل نخواهد شد مگر اینکه ایران دست به تشکیل مجلس مؤسسان بزند[۳۷].

سه روز بعد اولین مقاله مهم به قلم امیرخیزی عضو کمیتهٔ مرکزی حزب توده در مورد بحران آذربایجان در رهبر منتشر شد. امیرخیزی آزرده‌خاطر و عصبانی، از موقع بدست گرفتن قدرت به وسیلهٔ فرقهٔ دموکرات، آذربایجان را ترک گفته بود. در این مقاله به مسئله زبان اشاره‌ای نشده بود و نوشته شده بود حزب توده در شرایط فعلی هنوز در تبریز صاحب نفوذ است و ترس از حکومت استعماری برای مردم تبریز راه دیگری باقی نگذاشته تا قدرت و امور اداری آذربایجان را در دست بگیرد[۳۸]. امیرخیزی شورش جدید را با انقلاب مشروطیت مقایسه کرده و در خاتمهٔ مقاله نتیجه گرفته بود این انقلاب درتبریزسبب پیشرفت‌تمام‌آزادی‌خواهان، نیروهای مترقی و ضد استعمار در سرتاسر ایران خواهد شد.

چنین بحثهائی شبیه نوشته امیرخیزی درسه‌مقالهٔ دیگر ظرف مدت دو ماه در روزنامهٔ رهبر منتشر گردید. اولی به وسیلهٔ انور خامه‌ای نوشته شده بود که مسئلهٔ زبان را نادیده گرفته و آنرا تابع مسائل‌کلی دیگر دانسته بود و سبب‌وعلت اصلی بحران را وضع بد اقتصادی و فشار سیاسی به وسیلهٔ هیأت حاکمهٔ فاسد ذکر کرده بود. او تأکید کرده بود: «این نوع برخوردهای ناصحیح و اعمال سیاست بد نه تنها مردم آذربایجان را وادار به طغیان کرد، بلکه باعث انزجار و ناامیدی و سرخوردگی تمام ملت ایران شده است». مقالهٔ دوم از آن خلیل ملکی بود، او وابستگی آذربایجان را به ایران و تاریخ ایران مورد تأکید خاص قرار داده و به سران فرقهٔ دموکرات هشدار

داده بود که مقام و اهمیت مملکت را با طفیلی های طبقات بالای کشور در یک سطح نگیرند و مقایسه نکنند و در برداشت های خود دچار اشتباه نشوند. مقالهٔ سوم نوشتهٔ اوانسیان بود که با امیرخیزی از آذربایجان برگشته بود. آوانسیان علت قیام مردم آذربایجان را حکومت وحشت و ترور صدر نخست‌وزیر ایران دانسته و نوشته بود چون دولت مرکزی بنای بدرفتاری و آزار و اذیت حزب توده را در مرکز و ولایات جنوبی ایران گذاشته بود لذا مردم آذربایجان اجباراً سرنوشت حکومت خورستان را در دست گرفتند. او در پایان مقاله اطمینان داده بود که این جنبش درآذربایجان سبب پیشرفت و قیام سایر نیروهای طرفدار اصلاحات اساسی در سرتاسر کشور خواهد شد.[۳۹]

در بین تمام روزنامه‌هائی که با حزب توده همکاری داشتند، فقط روزنامهٔ ظفر ارگان اتحادیهٔ کارگران و زحمتکشان حزب توده پشتیبانی خود را صریحاً در مسئلهٔ زبان و نژاد از فرقهٔ دموکرات اعلام داشت. سردبیری این روزنامهٔ با رضا روستا رهبر کارگران رشت بود. روزنامهٔ ظفر از تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی حمایت کرد و یک سری پیام‌های تبریک و خوش‌آمد چاپ کرد که از طرف کارگران ترک‌زبان تهران، گیلان و مازندران به فرقهٔ دموکرات آذربایجان گفته شده بود[۴۰]. بعلاوه در یک مقالهٔ بسیار مفصل در نشریهٔ زبان‌شناسی که ضمیمه ظفر منتشر می شد زبان ترکی را زبان مادری آذربایجان دانسته که در طول قرن‌ها مردم آذربایجان بدان زبان تکلم می‌کرده‌اند، و در ضمن نوشت: «آنچه که باعث ترس و اضطراب اکثر ملی گراهای ایرانی شده، زبان ترکی، زبان مادری مردم آذربایجان است که در داخل آذربایجان بکار گرفته و به عنوان زبان رسمی آذربایجان شمرده‌می شود. این ملی گراهای سنت پرست حاضر به قبول و پذیرش این واقعیت نیستند که ششصد سال است ملت آذربایجان به زبان ترکی تکلم می‌کنند، و حتی ایران از اقوام متعدد با زبان و فرهنگ‌های مختلف تشکیل یافته است. آنان خیال می‌کنند، مردم آذربایجان که قریب به ششصد سال است به زبان ترکی صحبت می‌کنند واقعاً ایرانیان فارس‌زبان مانند سایر استانهای ایران همچون اصفهان، شیراز و یزد می باشند. با عطف توجه به سنت گرائی ایرانی، شناخت زبان ترکی به عنوان زبان رسمی مردم

آذربایجان چندان صدمه و لطمه‌ای به وحدت کلی سرتاسری ایران نمی‌زند، همانند سه زبان رسمی در کشور سویس که هیچگاه باعث زحمت و ضعف و اتحاد آن کشور نشده است. اگر ما این واقعیت را نادیده بگیریم و زبان ترکی را به رسمیت نشناسیم، در واقع خواسته‌های یک اکثریت بزرگ را نادیده گرفته و آنان را تحت انقیاد و قیمومیت ایران گذاشته‌ایم. ما می‌دانیم چه حوادث ناگواری برای اقلیت‌ها در زمان حکومت تزارها در روسیه اتفاق افتاد که بالاجبار ملت‌ها را وادار به روس شدن گردنند. اما حالا در کشور سوسیالیستی اتحاد جمهوری شوروی، ملت‌های مختلف با زبانهای متعدد در کنار هم یک اجتماع بزرگ و یک کشور نیرومندی به‌وجود آورده‌اند»[۴۱].

در حالیکه روزنامهٔ ظفر از فرقهٔ دموکرات حمایت می‌کرد، روزنامهٔ رهبر ارگان حزب توده مقالات دو پهلو و ضد و نقیض چاپ می‌کرد و اکثر روزنامه‌های دیگر طرفدار حزب توده بخصوص در مورد مسئلهٔ زبان و بحران آذربایجان طرفداری حزب توده را می‌کردند. روزنامه شهاب که به سردبیری رحیم نامور شخصیتی روشنفکر و رئیس اتحادیهٔ کارگران شرکت نفت بود درتهران چاپ می‌شد، مقالهٔ خود را تحت عنوان «زبان فارسی حافظ ملیت ما» چنین نوشت: «ما کاملاً آگاه هستیم و این حقیقت را می‌دانیم که برادران آذربایجانی دلبستگی و علاقهٔ زیادی به لهجه و زبان محلی خود دارند. ما می‌دانیم که استعمارگران برای اختلاف انداختن بین ایرانیان این زبان محلی را بدنام کرده‌اند. به همین دلیل است که ما از بکار بردن این زبان محلی در آذربایجان حمایت می‌کنیم تا از پیش آمدهای ناگوار و ایجاد تقسیمات داخلی خودداری به عمل آوریم. با تمام علاقه‌مندی‌که مردم آذربایجان به زبان محلی خود دارند، ما این نکته را خاطرنشان می‌سازیم که احساسات و عواطف بیش از حد در مورد زبان ترکی ممکن است برای کل مملکت ایران خطرناک بوده و باعث صدمه زدن به زبان فارسی، زبان ملی و سنتی و باستانی مملکت ایران بشود. ما مطمئن هستیم که فرقهٔ دموکرات حوادث و نتایج حاصل از تندرویها را قبلاً ارزیابی کرده باشند و باعث قطع ارتباط و همبستگی بین فرهنگ و تاریخ و یکپارچگی ایران بشوند. وقتی که ما دارای یک حکومت مردم بر مردم (دمکراسی) و کاملاً مستقل

بشویم، بعدها تمام شهروندها به هر زبانی که علاقمند باشند می‌توانند صحبت کنند. اما در شرایط فعلی تمام مردم، بخصوص آنانی که خواستاردموکراسی و استقلال هستند، باید بدانند که یکپارچگی ایران بستگی به زبان پارسی دارد وزبان فارسی ضامن استقلال مملکت ایران است و این زبان در سرتاسر آذربایجان باید بکار برده شود. هرچندمردم آذربایجان احترام خاصی برای زبان خود قائل هستند، اما نباید زبان ملی و تاریخی کشورمان ایران را نادیده گرفته و مورد توهین و تمسخر قرار دهند»[۴۲].

روزنامهٔ ایران ما نشریهٔ روزانهٔ دیگری که از سال ۱۹٤٥ تا ۱۹٤٦ وابسته به حزب توده بود مقالاتی شبیه روزنامه‌های دیگر در پنج شماره انتشار داد. در اولین شماره به خوانندگان خود که فرقهٔ دموکرات «تجزیه طلب»، خواهان جدائی از ایران هستند، یادآور گردید که دچار اشتباه نشوند و در ضمن به سران فرقه هشدار داد، در شرایط فعلی که بحران اقتصادی و اجتماعی در بین است، از خود احساسات غیر واقعی نشان ندهند و دربارهٔ مسئلهٔ زبان اغراق گوئی نکنند.

در دومین شماره فرقهٔ دمکرات را به خاطر خط و مشی و سیاست مترقی ستوده بود ولی نظریات جدائی طلبی آنان را از ایران مورد انتقاد قرار داده و چنین نوشته بود: «مردم آذربایجان مانند سایر هموطنان دیگر در سرتاسر کشور جزو ملت ایران هستند. آنان مانند بقیهٔ مردم ایران دارای تاریخ، فرهنگ، ادبیات و سایر عناصر و عوامل تشکیل دهنده یک ملت بزرگ هستند و در کلیه زمینه ها مشترکند.».

مقالهٔ سوم تحت عنوان «زبان فارسی زبان ملی مردم آذربایجان است» در روزنامهٔ ایران ما نشر شده بود و چنین بحث کرده بود که لهجه‌های محلی که در شهرستانها مردم بدان زبان صحبت می‌کنند نباید به عنوان یک زبان مستقل به حساب آورند، همچنانکه آذربایجان خود بخشی از کشور بزرگ ایران است، زبانی هم که در آنجا مردم بدان صحبت می‌کنند زبان ایرانی است. چنانچه سران فرقهٔ دموکرات بتوانند بعضی سوءِ تفاهماتی که بین خودشان و سایر رهبران مترقی پیش آمده برطرف کنند، اگر آنان شعار «ملت آذربایجان» را تبدیل به جملهٔ قابل قبول مردم آذربایجان بکنند، بدیهی است بسیاری از مشکلات خودبخود حل خواهد شد.

چهارمین شمارهٔ روزنامه با عنوان «زبان فارسی سمبل با ارزش و بزرگی

ایران است» چاپ شده بود که زبان فارسی یکی از غنی ترین و باارزش ترین زبانهای زندهٔ دنیا است و کشور ایران تاکنون از چندین حمله و یورش وحشیانهٔ بزرگ، از آن جمله حملهٔ اعراب بخاطر زبان و ادبیات غنی اش جان به سلامت در برده است. در همین شماره از روزنامه هشدار داده بود، ما امروز خبرهائی راجع به زبان ملی آذربایجان می شنویم و فردا ممکن است همین اخبار راجع به زبان عربی ساکنان خوزستان به گوش برسد. آخرین سرمقاله در شب ملاقات و مذاکرات نخست وزیر قوام با سران دولت خودمختار فرقهٔ دموکرات به چاپ رسید و در آن سران فرقه را نصیحت کرده بود که در پیشنهادهای خود راجع به مسئلهٔ زبان جنبهٔ تعادل را در نظر گرفته تا بتوانند حمایت جناح چپ را در تهران بدست آورند. دکتر کشاورز سخنگوی حزب توده در مجلس شورای ملی تا اندازه‌ای متمایل به تدریس زبان ترکی در سه کلاس اولیهٔ ابتدائی بوده است ولی تا آنجائی که مسلم است هرگز به قبول زبان ترکی به عنوان زبان رسمی برای مردم آذربایجان نبوده است[۴۳].

«سخن» ناشر افکار انجمن فارغ التحصیلان دانشسرای عالی که همیشه خلاصه ای از نظریات روشنفکران طرفدار اصلاحات اساسی را در داخل و خارج از حزب توده منتشر می‌کرد، مقاله‌ای به تفصیل در مورد مسئلهٔ زبان به قلم دکتر ناتل خانلری صاحب مجلهٔ مزبور انتشار داد. خانلری روشی معتدلانه و بینابین میان ایرانیان متعصب وطن پرست، که خواهان حذف تدریس لهجه های محلی از مدارس و سایر امور بودند، و آذربایجانیهای تجزیه طلب (ملی گرا) که زبان ترکی را زبان مادری منحصر به فرد خود می دانستند، برگزیده بود[۴۴]. خانلری نوشته بود یک کشوری هرگز پیشرفت اجتماعی پیدا نمی‌کند، مگر اینکه به رشد فرهنگی بالائی برسد، مسئلهٔ اصلاحات ارضی را حل کند، صنایع را رونق ببخشد و حل تمام این مسائل در سایهٔ یک کشور متحد و یکپارچه امکان پذیر خواهد بود. یک کشور زمانی می تواند به اتحاد و وحدت کامل برسد، که صاحب زبان و فرهنگ مشترکی باشد. ایران صاحب چنین فرهنگی است، زیرا ساکنین آن دارای آداب، رسوم ارزش های معنوی و تجارت تاریخی مشترکی هستند، اما ایران دارای زبان مشترکی نیست و اکثر ساکنان دهات ایران به لهجه های محلی خود صحبت می‌کنند. از طرفی نظام آموزشی چنان پیچیده و

ناهمآهنگ و ضعیف است که جوابگوی خواسته‌های بیش از اندازه مردم ایران نیست. از طرف یگر مدارس دولتی زبان فارسی را گسترش می دهند و چندان توجهی به حفظ لهجه‌های محلی از طرف دولت نمی شود و فرزندان روستائیان از خواندن کتاب به لهجه‌های محلی عاجز و ناتوان هستند و این خود مانع از گسترش سوادآموزی در سطح کل کشور خواهد شد. خانلری، برای حفظ لهجه‌های محلی، سوادآموزی و گسترش زبان ملی در سطح کل مملکت، در پایان مقالهٔ خود چنین پیشنهاد کرده بود که لهجه‌های محلی تا چهار کلاس اول ابتدائی در مدارس آموزش داده شود. اما بعد از آن فقط زبان فارسی تا آخر مدارج تحصیلی تدریس شود.

از طرف دیگر فرقهٔ دمکرات از شرکت جستن در هرگونه بحث و مناظره‌ای با توده‌ای ها درتهران خودداری می‌کرد، اما یک سلسلهٔ حملاتی را بر علیه روشنفکران حزب در روزنامه‌های طرفدار خود آغاز کرد که مسائلی پیرامون زبان می نوشتند. روزنامهٔ آذربایجان در سرمقالهٔ شدیداللحنی، ضمن حمله به بهار وزیر فرهنگ کابینهٔ قوام (که او زبان فارسی را ابزاری بر استحکام همبستگی ملت ایران می دانست)، چنین نوشته بود که روشنفکران باید این نکته رادرک کنند که ملت آذربایجان دارای زبانی مستقل از آن خود است[۴۵].

پیشه‌وری در همین روزنامه، طی بحث جدال انگیزوحمله برعلیه دکترمحمود افشار مدیر مجلهٔ آینده که از گسترش و بسط زبان فارسی در سرتاسر ایران حمایت می‌کرد، چنین نوشت: به تمام وطن پرستان متعصب و شیفتگان زبان فارسی که حاضر به قبول فرهنگ اقلیت‌ها نیستند و ملت آذربایجان را به علت عدم پذیرش گفتگو و سازش در مورد مسئله زبان مورد انتقاد قرار می دهند، باید متذکر شوم که ما در مسائل سیاسی حاضر بگذشت و مصالحه هستیم، چونکه مسائل سیاسی برای ما چندان حیاتی نیست ولی در مورد زبان به هیچ وجه حاضر به چشم پوشی و مصالحه نخواهیم بود چون زبان ترکی ریشه در وجود ما دارد[۴۶].

همچنین، پیشه‌وری، به صورت وسیع‌تری عباس اقبال نویسنده و مورخ مشهور ایرانی را به خاطر این مطلب که نوشته بود زبان ترکی زبانی خارجی است که چندصد سال قبل به وسیلهٔ قوم وحشی مغول بر مردم شمال ایران تحمیل شده است،

مورد انتقاد قرار داده و چنین نوشته بود: «ما زبان مادری خود را از بدو تولد به صورت شیر از پستان مادر نوشیده و آنرا فرا گرفته‌ایم و آنان روح وطن‌پرستی را در وجود ما به ودیعه نهاده‌اند. کسانی که به زبان مادری ما توهین می‌کنند و این زبان را تحمیل شده بر ما می‌دانند دشمنان قسم‌خوردهٔ ما هستند. در طی قرون گذشته، دشمنان آذربایجان بارها کوشش کرده که زبان زیبای مادری ما (زبان ترکی) را از بین برده و آن را نابود کنند، خوشبختانه در تلاش خود موفق نبوده و زبان ما زنده باقی مانده است. روشنفکران تهرانی باید بدانند که زبان ترکی یک لهجهٔ محلی زودگذر نیست، زبان ترکی زبانی اصیل و با ریشه‌های مردمی است. این زبان نه تنها شامل داستانهای مردمی، حماسه و شعر است، بلکه ادبیاتی بسیار غنی به وسیله شعرا و نویسندگان ترک‌زبان به‌وجود آمده است. وظیفهٔ ما است که زبان خود را تقویت و نوسازی کرده و ملاحت و زیبائی بیشتر آنرا آشکار کنیم و زنگ و گرد و غبار نشسته بر آن را در طول زمان بزدائیم. البته این کار را خواهیم کرد، این زبان را پاک و پاکیزه کرده و دراختیار هموطنان خود خواهیم گذاشت».[۴۷]

با وجود این همه تفسیر و نقد جراید اختلافات بین فرقهٔ دموکرات و حزب توده هیچگاه رو نگردید و بر ملا نشد علت آن بر چهار اصل بزرگ استوار بود. اول، دولت کمونیستی شوروی در پشت صحنه عمل می‌کرد و نمی‌گذاشت حزب توده و فرقهٔ دموکرات روبروی یکدیگر قرار گیرند، زیرا هر دو جناح خود را وابسته به دولت شوروی و آن کشور را حامی خود می‌دانستند و موافقت کرده بودند که از درگیری رویاروئی بایکدیگر اجتناب جویند. دوم ــ سخنگویان ترک‌زبان درون حزب و بخصوص رهبران اتحادیه کارگری تلاش می‌کردند تا رهبران حزب را از تندروی بر علیه فرقهٔ دموکرات باز دارند. بعلاوه دور بودن سالها دور از شهرستان محل تولد و زندگی در آن محل آنان را فاقد این انگیزه کرده بود که مسئلهٔ زبان را در صدر تمام مشکلات مطرح کنند. حتی یکبار مسئلهٔ زبان به وسیلهٔ فرقهٔ دمکرات مطرح گردید متأسفانه مورد استقبال هموطنان متعصب ترک‌زبان قرار نگرفت. سوم ــ شورشیان درخواستهای خود را فقط یکبار معتدل و ملایم پیشنهاد کردند و آنهم زمانی که با تهران مشغول گفتگو و مذاکره بودند. آنان نیروهای نظامی خود را از زنجان عقب

کشیده و موافقت کرده بودند که فدائی ها را در تشکیلاتی شبیه ژاندارمری منتها، منهای نام بد آن سازمان بدهند. از تدریس کردن زبان ترکی در سطح مدارس ابتدائی استان بکاهند و هر دو زبان ترکی و فارسی را در ادارات و دادگاههای استان بکار ببندند. بعلاوه از بکار بردن مجلس ملی، دولت خودمختار، هیأت وزیران و نخست وزیر خودداری کرده و به جای آن عبارات انجمن ایالتی، شورای شهر، تشکیلات اداری و استاندار را جانشین کنند. در واقع اصطلاح جمهوری دمکراتیک آذربایجان به وسیله مورخان بعدها وضع گردید که بر روی دولت خودمختار آذربایجان گذاشته شد وگرنه این اسم به وسیلهٔ شورشیان در هیچ یک از ادوار بحرانی آذربایجان بکار برده نشده بود.

بالاخره، وقتی فرقهٔ دموکرات قدرت را در آذربایجان بدست گرفت، اصلاحات اساسی اجتماعی را شروع کرد. ابتدا قانون اصلاحات ارضی را به تصویب رسانید و املاک دولتی را بین کشاورزان تقسیم کرد، املاک و دارائی مالکان و مخالفان فرقه را به دشمنانشان واگذار کرد و یک ششم از کل محصول را به عنوان حق مالکانه برای مستأجرین در نظر گرفت[۴۸]. دیگر اینکه به زنان حق رأی داد که برای اولین بار در تاریخ ایران عمل شده بود، تنبیهات بدنی موقوف شد، دستور انتخابات انجمن های ایالتی در تمام شهرستانهای تابع برای انتخاب فرمانداران، شهرداران و مقامات صالحه صادر گردید تا امور مربوط به شهر و شهرستان خود را اداره نمایند. فرمان تنظیم قوانین جامع کارگری صادر شد، فروشگاههای ارزاق عمومی دولتی جدیدی باز کردند تا بتوانند قیمت ها را در سطح شهر کنترل کرده و بهای آن را تثبیت نمایند؛ از بار مالیاتی خوراکی و مایحتاج ضروری زندگی کاسته شد و در عوض بر درآمدهای اضافی از معاملات و کالای لوکس و ثروت ها زیاد مالیات بستند. به وسیلهٔ اسفالت کردن خیابان های شهر، باز کردن کلاسهای مبارزهٔ با بیسوادی، گشایش درمانگاه، تأسیس دانشگاه تبریز، بازگشائی ایستگاه رادیو و ایجاد چاپخانه قیافه شهر تبریز به کلی عوض شد و تغییر یافت، خیابانهای شهر به نام ستارخان، باقرخان و سایر قهرمانان صدر مشروطیت نامگذاری گردید، با انجام دادن این امور حتی مخالفین فرقهٔ دمکرات هم اذعان داشتند که فرقه دمکرات در مدت

یک سال در آذربایجان انجام داد بیشتر از مدت بیست سال در حکومت رضاشاه انجام گرفته است[۴۹].

کنسول انگلیس در همین اوان از تبریز گزارش داده است «انجام اصلاحات ارضی باعث رضایت کشاورزان شد، اصلاح قانون کار تعداد زیادی از بیکاران را بسر کار آورد و با اصلاح و تنظیم ادارات از مشکلات مردم کاسته شد و این تغییرات در سطح کل باعث جلب و رضایت اکثریت مردم شد. در همین گزارش آمده است در سفری کوتاه در داخل آذربایجان به خوبی توانستم مشاهده کنم که کادر اداری فرقهٔ دمکرات به مراتب باهوشتر، کاراتر و قویتر از سازمان قدیمی اداری ایرانیان بودند. این بازدید و سفر فرصت خوبی به من داد تا با عده‌ای از مأمورین فرقهٔ دمکرات از نزدیک آشنا بشوم. این طبقه مأمورین از پائین‌ترین قشر جامعهٔ کارگری و دهقانی انتخاب شده بودند. به طور کلی هر چند مأمورین فرقهٔ فاقد اعتبار ارزش اجتماعی مثل بعضی از مأمورین سابق ایرانی هستند ولی به نظر من مردانی باهوش، زرنگ و کارآزموده بودند و در مناصب و پست‌هائی که گمارده شده بودند بسیار خوشحال بودند. من فکر می‌کنم که این کادر اداری به مراتب از مأمورینی که از تهران قبلاً فرستاده می‌شدند بهتر در مشاغل شهری خدمت می‌کردند. با اتکا به تفنگ‌هائی که بر دوش داشتند شعارهای تجزیه‌طلبانه‌و خودمختاری می‌دادند. معلوم بود از قدرتی بزرگ که آنانرا در پشت صحنهٔ سیاست حمایت می‌کند برخوردار هستند تا نگذارند شرایط قبلی بر آنها مسلط شود و اوضاع و احوال دگرگون شود»[۵۰].

اصلاحات انجام شده در آذربایجان باعث نزدیکی حزب توده به فرقهٔ دمکرات گردید. به طوری که در آوریل ۱۹٤٦ حزب توده اقدامات اساسی فرقه دمکرات را مورد ستایش قرار داد و از آنان درخواست کردند که در پیشنهادهای خود جنبهٔ اعتدال را مراعات کنند. در ماه مه روزنامهٔ رهبر طی مقاله‌ای نوشت که هر دو حزب دارای یک هدف و مقصود هستند ولی نحوه عمل آنان فرق دارد. در ماه ژوئن حزب توده صراحتاً از فرقه خواست که به احزاب ایران سوسیالیست و جنگل بپیوندد که اخیراً تشکیل جناح متحد و مترقی و پیشرو احزاب را داده‌اند. سه ماه بعد که سران فرقهٔ دمکرات به تهران آمدند تا با قوام نخست‌وزیر به مذاکره بنشینند، از فرصت استفاده

کرده تا برای پیوستن به جناح مترقی و پیشرو با حزب توده و بخصوص در مورد مسئلهٔ اساسی و عمده احزاب پیشرو یعنی اتحادیه کارگران و زحمتکشان ایران مذاکره کنند. جناح پیشرو اصرار می‌ورزیدند تا سازمان مزبور به عنوان یگانه ارگان کارگری ایران شناخته شود. در نشست همگانی که جناح پیشرو تشکیل داده بودند سران فرقهٔ دمکرات و توده یکدیگر را ستودند و از خط مشی مشترکی جانبداری کردند، معهذا اختلافات اساسی بین تشکیلات دو حزب به چشم می‌خورد. رادمنش به طرفداری حزب توده چنین گفت: یک نیروی بزرگ و فعال از کارگران مبارز در حال حاضر در ایران تشکیل یافته که در تاریخ ایران تاکنون نظیر آن دیده نشده است. ما کاملاً مطمئن هستیم ک این کار آسانی نبوده که یک نفر ادعای تشکیل این نهضت سرتاسری را داشته باشد. شرط اول پیروزی فقط بدست آوردن اتحاد و اطمینان طبقه کارگر است. آنان که متکی به دو قوه کارفرما و کارمند هستند مسلماً در برآوردن اهدافشان شکست خواهند خورد. اتحادیه کارگران و زحمتکشان ایران در نتیجه خط مشی سیاست درست، در مبارزهٔ قهرمانانهٔ طبقاتی و به خاطر قربانیهای زیادی که تاکنون داده، به خوبی توانسته‌اند اطمینان ورضایت خاطر تمام کارگران ایران را از رود ارس از شمال گرفته تا خلیج فارس در جنوب به خود جلب نمایند. اولین وظیفه تمام میهن پرستان و جناح‌های پیشرو این است تا سازمان متحد کارگران ایران را به رسمیت بشناسند و برای پیشبرد اهداف و حرکت کارگران به سوی آینده درخشانی فعالیت و کوشش نمایند.[۵۱]

جاوید نمایندهٔ فرقهٔ دموکرات بدون آنکه مستقیماً سخنران قبلی را مورد انتقاد قرار دهد، تحلیلی دیگر بکار برد و چنین گفت: مردم آذربایجان به جای حرف زدن و بحث‌های سیاسی وقت خود را بیشتر به کار و عمل اختصاص داده است. رهبران آنان خوشبختانه، رمز موفقیت و پیروزی را در یکپارچگی و وحدت کلیهٔ طبقات داخلی اجتماع می‌دانند، برای دشمنانشان بین طبقات کارگر، صاحبان زمین، تجار و دهقانان فرق قائل نمی‌شوند. هنگامی که یک شهر یا یک دهکده ویران شود مسلم است تملم ساکنان آن شهر و ده صدمه می‌بینند حتی تاجر ثروتمند مجبور می‌شود پسرش را جهت ادامهٔ تحصیل به خارج از آن محیط بفرستد. در اثر سالها اختناق و

استبداد و فشار سیاسی مردم آذربایجان دریافته اند که چقدر از عدم همبستگی و اتحاد ضرر و آسیب دیده‌اند، ولی حالا از گذشته پند گرفته و با اتحاد و اتفاق به سوی ترقی و پیشرفت گام بر می دارند. هر وقت ما بتوانیم احزاب پیشرفته‌ای داشته باشیم و جبههٔ متحدی تشکیل بدهیم بعدها می‌توانیم راجع به نیاز و احتیاجات یک تشکیلات بزرگ کارگری صحبت کنیم. تمام طبقات در ایران، مالکان، تجار، روشنفکران، کارگران و دهقانان، باید متحد شده و از کشور خودشان حمایت کنند. هر وقت ما این اتحاد را بدست آوردیم بعداً دور هم جمع خواهیم شد و هر مشکلی که هر طبقه‌ای داشت آنرا حل خواهیم کرد.[۵۲]

در پشت صحنه به هر حال این بحث‌ها کمتر مهار می شد. هنگامی که جاوید وزیر فرهنگ را به خاطر غفلت در پیشرفت خدمات فرهنگی برای مردم آذربایجان به باد انتقاد گرفت، خلیل ملکی که معاون وزارت فرهنگ بود متقابلاً جواب داد که او مشکلات زیادی در استخدام معلمین برای آذربایجان داشته است، از وقتی که معلمین عضو حزب نتوانسته بودند به زبان ترکی تدریس کنند، آنان را مانندسگ ازآذربایجان بیرون‌می انداخته اند[۵۳]. چنین برخوردی بین پیشه‌وری و بزرگ علوی نیز پیش آمد، پیشه‌وری در سخنرانی خود گفت که حزب توده باید اعضای حزب را در سرتاسر ایران مسلح کند، بزرگ‌علوی بلافاصله در جوابش گفت که ارتش شوروی مانند آذربایجان در تهران، اصفهان و آبادان وجود ندارد که از ما محافظت کند و حزب توده بالاجبار نه تنها با ارتش ایران بلکه با پلیس، ژاندارمری و طوایف ایران هم باید مقابله کند[۵۴]. فرقهٔ دمکرات تهران را ترک گفت بدون آنکه به جناح احزاب پیشرو ملحق شود.

گرچه فرقهٔ دمکرات، اتفاقاً به یک توافقنامهٔ رضایت‌بخشی با دولت مرکزی و جناح چپ در تهران رسید، امّا بطور کلی موقعیت فرقه در داخل آذربایجان به علت وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تحت فشار قرار گرفت. ابتدا شاه با دولت قوام، به علت توافقهائی که با سران فرقه کرده بود، مخالفت کرد چون قرار بوده است که فدائی های فرقهٔ دموکرات به قوای مسلح ایران ملحق شوند. بعلاوه با ارسال اسلحه بخصوص برای طایفهٔ ذوالفقاری در زنجان، ایل افشار نزدیک میاندوآب و شاهسونها

نزدیک اردبیل مخالفان دولت تبریز را تقویت کرد و این کار باعث شد در اوایل سال ۱۹۴٦ دولت فرقهٔ دمکرات نیروهای خود را برای فرونشاندن شورش قبایل از یک ناحیه به محل دیگری بفرستد. دوم، فرقهٔ دمکرات مشکلات زیادی در خصوص مسائل نژادی و قومی در ناحیهٔ چند گروهی ارومیه، خوی و میاندوآب با همسایه جمهوری کردستان خود داشت. ترک‌ها و مسیحیان ناحیهٔ ارومیه از دولت تبریز حمایت می‌کردند، در حالیکه کردها و بخصوص رؤسای‌قبایل که با اصلاحات ارضی مخالف بودند بیشتر تمایل به جانب کادر اداری جمهوری مهاباد داشتند. کنسول انگلیس از تبریز گزارش داده بود-نیروهای طرفین در اکتبر ۱۹۴٦ در آغاز یک درگیری قریب‌الوقوع بودند که دولت‌های هر دو جمهوری مسئلهٔ قلمرو مرزی را به یک هیأت رسیدگی واگذار کرد[۵۵]. از نقطهٔ نظر خارجی مسلم بود که‌هردودولت کردستان و آذربایجان ساخته و پرداخته کشور کمونیستی شوروی است اما از نظر داخلی هم اختلافات عمیق نژادی و قومی بین‌دودولت به‌قوت خود باقیمانده بود.

سوم، شوروی به دلایل زیادی که برای خودشان روشن بود اسلحه و مهمات کمی در اختیار فرقهٔ دمکرات می‌گذاشت، در حالیکه امریکائیها ارتش دولت شاه را با اسلحهٔ مدرن از قبیل، تانک، توپخانهٔ سنگین و کامیونهای زیادی تجهیز می‌کردند. روسها به دولت تبریز مهماتی از قبیل تفنگ، اسلحهٔ کمری و توپخانهٔ سبک می‌دادند. به طوری که کنسول انگلیس در تبریز مشاهده کرده بود: «دولت شوروی چندان اسلحهٔ مناسب در اختیار فرقهٔ دمکرات آذربایجان قرار نداده بود»[۵٦]. چهارم دولت فرقهٔ دمکرات علیرغم قولهای ممتدی مبنی بر حفظ ثروت و دارائیهای مردم داده بود معهذا نتوانست باعث جلب سرمایه‌ها به داخل آذربایجان بشود. به طوری که کنسول انگلیس گزارش داده بود، دولت تبریز نه‌تنها موفق‌به جلب رضایت مردم در سرمایه‌گذاری در داخل تبریز نشد بلکه توفیقی هم در نگهداری بهره پول و سرمایهٔ شرکتها و مؤسسات به خارج از تبریز هم نشد[۵۷].

بالاخره فرقهٔ دمکرات به تدریج محبوبیت قبلی خودش را در بین مردم از دست داد. برداشت محصول در اثر خشکسالی در تابستان ۱۹۴٦ فوق‌العاده کاهش یافت و فرقهٔ دمکرات مجبور شد بر قیمت ارزاق‌عمومی‌نظارت کامل داشته باشد و بر

اثر کمبود محصولات کشاورزی مالیاتی به نسبت بیست بیست درصد برغلات از روستائیان و هفتاد درصد از مالکان دریافت نماید و برای کسانی که بخواهند غلات و فرآورده‌های کشاورزی را به طور قاچاق از آذربایجان خارج نمایند مجازات مرگ تعیین شده بود. مخالفان دولت فرقهٔ دمکرات از قانون اصلاحات ارضی و کنترل دخول و خروج مواد اولیهٔ غذائی به شدت انتقاد می‌کردند. در واقع علت کمبود مواد اولیه بدی آب و هوا و بخصوص آمدن بارانهای بی موقع و خرابی سیل در آستان آذربایجان بود. فرقهٔ دمکرات برای ایجاد و خلق یک ارتش نوین، خدمت نظام وظیفه را برای کلیهٔ جوانان به دو سال افزایش داد و کلیه کسانی که از زیر بار خدمت سربازی شانه خالی می‌کردند بعنوان فراری دستگیر و مجازات می‌کرد و تمام فدائیان داوطلب را که حاضر نبودند در خارج از منطقهٔ خود خدمت نمایند، تهدید به اعدام شده بودند. در کوشش برای افزایش درآمدها و کاهش مخارج کلیه پرداخت‌های ارتش را قطع کرد، امر مالیات گیری را به سختی دنبال کرد، مالیات‌های تازه‌ای برای سوخت مواد نفتی و کشتار در منازل وضع کرد. برای افزایش فرآورده‌های صنعتی بر ساعات کارگران افزود، از پرداخت مزایای شغلی به آنان خودداری کرد و از استخدام جدید خودداری ورزید و یک حالت خشک نظامی در محیط کارگری ایجاد کرد. در همین زمینه کنسول انگلیس از تبریز گزارش داده است:

«دولت آذربایجان با مسائلی همچون کاهش هزینه‌های زندگی و اداره کردن کارخانجات متصرفی از سرمایه‌داران روبرو گردید و برای کاهش هزینه کارخانه‌ها مجبور شد معاش و سایر دریافتی کارگران را قطع کند، در صورتی که در رژیم گذشته هر کارگر کارخانه علاوه بر حقوق، از مزایای رایگان دیگری همچون نان و زغال چوب، سالی دو دست لباس یک جفت کفش برخوردار می شد، اکنون فقط حقوق ماهیانه و در بعضی مواقع نادر یک دست لباس کارگری به آنان داده می شد. کارگران از این وضع ناراضی بودند، ولی حالا چاره‌ای نداشتند، زیرا قهرمانان قبلی آنان در رأس قدرت بودند و می باید صبر و تحمل پیشه می‌کردند.»[۵۸]

کنسول انگلیس از مسائل و گرفتاریهای دولت تبریز که با آن دست به گریبان بوده است گزارشی در اواخر ماه سپتامبر فرستاده که ذیلاً نقل می شود:

«دمکرات ها در تمام جبهه ها با مشکلات زیادی روبرو شدند، اوضاع و احوال اقتصادیشان رو به وخامت گذاشته بود. کردها در ناحیهٔ ارومیه دمکرات ها را سخت در تنگنا گذاشته بودند و شدیداً علیه آنان فعالیت می‌کردند. در همین حال نیروهای غیر نظامی و چریک ها بنا به گفتهٔ دمکرات ها که به وسیلهٔ مقامات ایرانی تجهیز شده بودند در ناحیهٔ اردبیل با فدائی ها درگیر شدند. نقشه دولت دمکرات برای جمع‌آوری غلات و سیلو کردن آن برای مصرف زمستان با مقاومت صاحبان زمین و سایر خرده‌مالکان روبرو گردید. اختلاس از پول‌های اخذ مالیاتها دولت را بافلاس کشید. کمبود نان در بازار کاملاً محسوس شده بود و حزب ناچار به مقابله با مردمی شد که نود درصد آنان دشمن و یا بی‌تفاوت بودند. تجارت به کلی به حالت رکود درآمده بود. مردم اگر پولی می‌داشتند یا آنرا مخفی می‌کردند و در صورت امکان به طور مخفیانه به تهران فرستاده بودند.»[۵۹]

دولت تبریز با این مشکلات دست به گریبان بود که ناگهان ارتش طرفدار سلطنت در دهم سپتامبر از سه نقطه به داخل آذربایجان حمله کرد. جلسه‌ای در مقابله با این یورش ناگهانی تشکیل گردید که چه تصمیمی باید اتخاذ بکنند. در این جلسات رهبران فرقه به دو جناح تقسیم شدند. جناح اول به رهبری جاویدوشبستری معتقد بودند چنانچه مقاومت کنند تمام فدائیان بیچاره کشته خواهند شد. جناح دوم به رهبری پیشه‌وری و بیریا پیشنهاد تشکیل گروه مقاومت طولانی در مقابل دولت مرکزی ایران دادند. بعد از دوازده ساعت بحث و گفتگو، نظریات گروه جاوید و شبستری مورد پشتیبانی کنسول شورویها و اکثریت اعضاءِ گروه رهبری قرار گرفت و دستور ترک مخاصمه به نیروهای ایالتی داده شد.[۶۰] بالاخره ارتش ایران در تاریخ دوازدهم دسامبر وارد تبریز شد و این درست یک سال پس از به قدرت رسیدن و تأسیس حکومت آذربایجان بود. در ماههای بعد بیش از سیصد نفر از شورشیان به قتل رسیدند و سی نفر از آنان به جوخهٔ اعدام سپرده شدند و در حدود یکهزار و دویست نفر به کشور شوروی فرار کردند. از سران عمدهٔ فرقه، بیریا ناپدید شد، جاوید و شبستری به تهران منتقل شدند و قوام جان آنان را در مقابل شاه حفظ کرد و دیگران، از آن جمله رهبر مهم فرقه پیشه‌وری به آذربایجان شوروی فرار کرد. بر طبق منابع خبری روسها،

پیشه‌وری دو سال بعد در باکو در اثر یک حادثهٔ اتومبیل درگذشت.[۶۱]

یک سال بعد از سقوط و از هم پاشیدگی دولت تبریز و مهاباد، حزب توده خط مشی سیاسی خودش را در مورد مسائل زبان و تشکیل مجمع ملی بکلی تغییر داد. سران حزب توده از سقوط دولت تبریز در تاریخ دسامبر ۱۹٤٦ تا تشکیل دومین کنگرهٔ بزرگ حزب در آوریل ۱۹٤۸ زیر بار حملات مداوم و فشار سیاسی گروه خلیل ملکی قرار گرفته بودند که از روشنفکران تهرانی تشکیل شده بودند و حزب ناچار و بالاجبار همان دستورالعمل‌های مبهم و متناقض سالهای ۱۹٤٤ را بکار می‌برد. برای مثال، کمیتهٔ مرکزی طی صدور اعلامیهٔ بسیار مهمی در ۱۹٤۷ درخواستهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حزب را مجدداً تکرار کرده، امّا نه ذکری از بر پائی مجمع ملی کرده و نه حتی اشاره‌ای به زبان اقلیت قومی در ایران. تقریباً رادمنش در مقاله‌ای تحت عنوان «آذربایجان امروز» در روزنامهٔ مردم، پیرامون مسئله به بحث پرداخته و سپس به تفصیل شرح داده بود که چگونه دولت مرکزی ایران بسیاری از برنامه‌های پیشرفته و بخصوص اصلاحات ارضی فرقهٔ دمکرات آذربایجان را از بین برده است[۶۲].

این خط مشی مبهم حزب بعد از شکست گروه ملکی به پایان رسید. در دومین کنگرهٔ حزب هیأت‌های نمایندگی به بر پائی و تشکیل مجالس ایالتی و گسترش حقوق فرهنگی و زبان اقلیتها رأی داد. بعلاوه کنگره یازده نفر ترک‌زبان و سه نفر از قاجاریه را برای کمیتهٔ مرکزی حزب برگزید و جمع هیأت مدیره و مشورتی حزب به سی و سه نفر بالغ گردید. با این انتخابات چهل و دو درصد اعضاءِ هیأت رئیسه حزب ترک‌زبان بودند. بعلاوه کنگره دوم حزب از حزب دمکرات کردستان جهت همبستگی نزدیک دعوت کرد و فرقهٔ دمکرات را شعبه‌ای از حزب توده در آذربایجان دانست، البته این مقدمات دوازده سال قبل از آنکه فرقهٔ دمکرات شعبه‌ای از حزب توده بشود فرمول‌بندی شده بود.

مصوبات دومین کنگره، حزب را در اتخاذ تصمیمات مهم راهنما گردید، از آن جمله برای مسئلهٔ قومی و نژادی و زبان اقلیت‌ها اهمیت بیشتری قائل شد. شعارهای خیابانی صورت جدیدی به خود گرفت، از آن جمله: «زنده باد اتحاد و همبستگی مردم ایران»، «زنده باد جنبش‌های ملی مردم آذربایجان و کردستان»، «مرگ بر

مخالفان آزادی» و «ما از حقوق ملت‌های خودمختار کردستان و آذربایجان حمایت می‌کنیم»[۶۳] داوطلبان نمایندگی مجلس از حزب در مبارزات انتخاباتی پیشنهاد شد و تأسیس مجالس ایالتی را در صورت موفقیت برنامهٔ کار خود قلمداد کرده بودند[۶۴].

درهمین سالروز مرگ ارانی، روزنامهٔ ارگان حزب شماره مخصوص انتشار داد و ارانی را نه تنها «بزرگترین شهید ایران» بلکه جزو بزرگترین و معروفترین شخصیت آذربایجان دانست و از بزرگان دیگری همچون ستارخان، باقرخان و خیابانی تجلیل کردو همچنان از صدها ترک‌زبان و کردی که ضمن شورش و قائلهٔ و جنگ‌های ۱۹۴۶ ــ ۱۹۴۵ کشته شده بودند، نام برد[۶۵]. کمیتهٔ مرکزی حزب توده در هفتمین سال روز تأسیس دولت خودمختار آذربایجان از اقدامات فرقهٔ به خاطر براندازی «نظام ملوک‌الطوایفی»، و بر پائی «فرهنگ ملی آذربایجان»، و دفاع و حمایت از «نهضت و جنبش آزادیبخش در درون مملکت ایران»، حمایت کرد.[۶۶] بعلاوه‌حزب‌توده تشکیلاتی بنام انجمن آذربایجان ایجاد کرد و روزنامه‌ای به دو زبان ترکی و فارسی به نام «نامهٔ آذربایجان»، منتشر ساخت و قشرتازه‌ای ازترک‌زبان که در خارج از محیط آذربایجان زندگی می‌کردند همچون کارمند دولت، روشنفکران، مغازه‌داران، دستفروشان و کارگران کارخانه‌ها را به عضویت انجمن درآورد.

تبلور خط مشی سیاسی حزب توده در مورد زبان اقلیت‌ها در جزوه‌ای به نام «ملت و ملی گرائی» باید مورد غور و بررسی قرار گیرد که تحت نام مستعار در سپتامبر ۱۹۴۹ منتشر شد.[۶۷] این جزوه بعدها با مقدمهٔ یکی از اعضاءِ کمیتهٔ مرکزی بارها در چاپخانهٔ حزب بین سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ به چاپ رسید. این جزوه با گفته‌های لنین و استالین شروع شده بود که یک ملت از مردمی با زبان، فرهنگ، اقتصاد و قلمرو مشترک به خود تشکیل یافته است. این رساله سپس به بحث اطراف مسئلهٔ ملی گرائی در امپراطوری اطریش و هنگری پرداخته بود و هشدار داده بود اگر چنانچه‌حزب کمونیست ومارکسیست هااز حقوق اقلیت‌ها و خودمختاریهای آنان حمایت نمی‌کردند، مسلماً از بین رفته و نابود می شدند. درخاتمهٔ رساله چنین برداشت کرده بود که باید دستورها و فرامین لنین و استالین در مورد حقوق اقلیت‌ها در ایران بکار

گرفته شود، زیرا ایران از اقوام مختلف تشکیل یافته و هر قومی هم زبان مخصوص به خود دارد. چنانچه این اقوام در داخل ایران با یکدیگر متحد شوند می توانند از فرهنگ بسیار غنی و ثروتمند بهره‌مند شوند و سپس بر علیه سرمایه‌داری، استبداد و استعمار به نبرد بپردازند. در این جزوه پیشنهاد شده بود برای استحکام بخشیدن به اتحاد و اتفاق بین تمام اقوامی که در داخل ایران زندگی می‌کنند، دولت ایران باید از زبان اقلیت‌ها حمایت نماید و حکومت خودمختار آنان را به رسمیت بشناسد. بالاخره حزب توده موفق شده بود که فلسفه مارکسیست جنگ طبقاتی را با فرضیه خودمختاری ملت‌ها بهم بپیوندد و با هم ترکیب کند.

پاورقی و توضیحات

پانوشته‌هایی که احتیاج به ذکر مأخذ با حروف لاتین بود، جداگانه در انتهای فهرست آورده شده‌است.

۱ ــ آذربایجان یک مسئلهٔ حیاتی برای ایران نوشتهٔ ارانی، مجلهٔ فرنگستان. اول (سپتامبر ۱۹۲٤) ٥٤ ــ ۲٤۷.

۲ ــ اطلاعات و اخبار راجع به آذربایجان. روزنامه **ایران ما**، ۸ دسامبر ۱۹٤٥.

۳ ــ گزارش امیرخیزی راجع به حزب توده در مورد آذربایجان. روزنامه رهبر ۲۳ نوامبر ۱۹٤۳.

٤ ــ وابستهٔ نظامی انگلیس در وزارت امور خارجه. ۱۲ نوامبر ۱۹٤٦، p&s/12-3505 India offic

٥ ــ «خط مشی و سیاست روسها در مورد قبایل و کمیته کارگران آذربایجان «کنسول انگلیس در تبریز» ۳۱۳۹۰ ــ ۳٤/ ۱۹٤۲ ایران 371 - F.0 - ۱۹٦٤

٦ ــ کنسول انگلیس در تبریز، ٥ ژانویه، اول آوریل، ۱۰ اکتبر و ۱٦ اکتبر ۱۹٤۳، ۳٥۰۹۲ ــ ۱۹٤۳ ایران f.o.371

۷ ــ کنسول انگلیس در تبریز، ۱۳ ژوئیه ۱۹٤٤، ٤۰۱۷۸ ــ ۱۹٤٤/۳٤ ایران f.o.371

۸ ــ همان گزارش قبلی، ۱۰ اوت ۱۹٤٤، ٤۰۱۷۸ ــ ۱۹٤٤/۳٤ ایران f.o.371

۹ ــ کنسول انگلیس در تبریز، ۱٤ دسامبر ۱۹٤٤، ٤٥٤۷۸ ــ ۱۹٤٤/۳٤ ایران/ f.o.371

۱۰ ــ روند پیشرفت کمیتهٔ مرکزی حزب توده. رهبر دوم اوت و ۷ سپتامبر ۱۹٤٤.

۱۱ ــ انجمن سوسیالیست‌های ایران. «متن دفاعیه خلیل ملکی در دادگاه» شماره ۲ سوسیالیسم، اکتبر ۱۹٦٦ ٥٦ ــ ۳٦.

۱۲ ــ جریانات مجلس، اوانسیان، دورهٔ چهاردهم مجلس، ۲۳ ژانویه ۱۹٤٥.

۱۳ ــ اعلامیهٔ اتحادیهٔ کارگران نساجی مازندران، رهبر، ۲۷ ژوئن ۱۹٤٥.

اعلامیه اتحادیهٔ کارگران تنباکو در تهران، ظفر، ۱۱ آوریل ۱۹٤٦.

نامه سیصد نفر کارگر به سردبیر، آذربایجان، ۲۷ نوامبر ۱۹٤٥.

۱۴ ــ برنامهٔ حزب توده، رهبر ۷ ــ ۵ سپتامبر ۱۹۴۵.

۱۵ ــ مسئله ملت و ملیت، آوانسیان، رهبر ۲۶ اوت ۱۹۴۶.

مسئله ملیت [کتاب]، نوشته هشترودیان، تهران، ۱۹۴۵، صفحات ۷۵ ــ ۱.

۱۶ ــ جریانات مجلس، مجلس چهاردهم فریدون کشاورز، ۲۵ می ۱۹۴۵.

جریانات مجلس، مجلس چهاردهم، رضا رادمنش، ۲۶ می ۱۹۴۵.

جریانات تشکیل دومین کنگره شهرستانی حزب در تهران، رهبر ۲۲ ــ ۱۹ اوت ۱۹۴۵.

۱۷ ــ نشریهٔ حزب توده چه می‌گوید وچه‌می‌خواهد؟قاسمی، تهران، ۱۹۴۴، صفحات ۳۲ ــ ۳۱.

۱۸ ــ سخنرانی امیرخیزی در اولین کنگره شهرستان حزب توده آذربایجان. رهبر، ۲۸ ژانویه ۱۹۴۵.

۱۹ ــ کنسول انگلیس در تبریز، اول نوامبر ۱۹۴۴، ۴۰۱۷۸ ــ ۱۹۴۴/۳۴ ایران، f.o.371

۲۰ ــ کنسول انگلیس در تبریز، ۱۲ ژانویه ۱۹۴۵، ۴۵۴۷۸ ــ ۱۹۴۵/۳۴ ایران، f.o.371

۲۱ ــ همان گزارش قبلی، ۱۶ می، ۱۳ ژوئیه، ۲۸ ژوئیه، ۶ سپتامبر ۱۹۴۵.

۲۲ ــ همان گزارش قبلی، ۶ سپتامبر ۱۹۴۵.

۲۳ ــ همان گزارش قبلی ۱۴ دسامبر ۱۹۴۵.

۲۴ ــ عدم هماهنگی پیشه‌وری با حزب توده تحت نام مستعار بامشاد، روزنامه ارس اول ژانویه ۱۹۴۷.

۲۵ ــ کنسول انگلیس در تبریز، ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۵، ۴۵۴۷۱ ــ ۱۹۴۵/۳۴ ایران/ f.o.371

۲۶ ــ بحران آذربایجان. فریدون کشاورز، ارس. اول ژانویه ۱۹۴۷.

۲۷ ــ اتحاد اولین شرط و مقدمهٔ پیروزی ما است. آذربایجان، ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۵.

۲۸ ــ کارگران وکارخانه‌داران، آذربایجان، ۵ دسامبر ۱۹۴۵.

۲۸ ــ کنسول انگلیس در تبریز، ۲۶ اکتبر ۱۹۴۵، ۴۵۴۷۸ ــ ۳۴ ــ ۱۹۴۵ ایران/ f.o.371

۲۹ ــ کنسول انگلیس در تبریز، ۳۱ دسامبر ۱۹۴۵، ۵۲۷۴۰ ــ ۳۴ ــ ۱۹۴۵ ایران/ f.o.371

۳۰ ــ کنسول انگلیس در تبریز، وقایع رضائیه، ۵۲۶۶۱ ــ ۳۴/ ۱۹۴۵ ایران/ f.o.371

۳۱ ــ چون متن اعلامیه در جراید و کتب دیگر هست حذف شد.

۳۲ ــ کنسول انگلیس در تبریز، ۳۰ ژانویه ۱۹۴۶، ۵۲۶۶۳ ــ ۳۴/ ۱۹۴۶ ایران/ f.o.371

۳۳ ــ مقداری برداشته شد.

۳۴ ــ انجمن سوسیالیست های ایران. «متن دفاعیه خلیل ملکی در دادگاه». شماره ۲ سوسیالیسم، اکتبر ۱۹۶۶ ــ صص ــ ۴۶ ــ ۴۵.

ــ و بحران آذربایجان، خلیل ملکی. نیروی سوم ۱۲ دسامبر ۱۹۵۲.

۳۵ ــ جریانات مجلس، مجلس چهاردهم، رضا رادمنش، ۲۵ دسامبر ۱۹۴۶.

۳۶ ــ حزب ما و اوضاع داخلی ایران. انور خامه‌ای رهبر، ۲۷ نوامبر ۱۹۴۵.

۳۷ ــ احتیاج برای تشکیل مجلس مؤسسان. رهبر، ۲۶ مارس ۱۹۴۶.

۳۸ ــ نقش آذربايجان در مبارزه براى ايجاد يک ايران مستقل و آزاد اميرخيزى. رهبر، ۲۹ مارس ۱۹۴۶.
۳۹ ــ نگرانى راجع به آذربايجان. انور خامه‌اى. رهبر ۲۳ آوريل ۱۹۴۶. و
ــ آذربايجان در بوتهٔ آزمايش. خليل ملكى. رهبر ۲۶ آوريل ۱۹۴۶. و
ــ جنبش دمكراسى در آذربايجان. آوانسيان. رهبر ۱۵ مى ۱۹۴۶.
۴۰ ــ ظفر. ۲۲ آوريل ۱۹۴۶.
۴۱ ــ زبانشناسى ضميمهٔ **ظفر**، كرامت‌الله. ۱۴ دسامبر ۱۹۴۵.
۴۲ ــ زبان فارسى بهترين وسيله براى حفظ همبستگى ملى. **شهباز**، ۲۰ ژانويه ۱۹۴۶. اين روزنامه به اختصار به عنوان نشريه ارگان حزب توده پذيرفته شده بود.
۴۳ ــ مسئله جدائى آذربايجان [آيا موضوع تجزيه‌طلبى فرقه دمكرات راست است]. **ايران ما**، ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵ و
ــ موضوع زبان و مليت. **ايران ما**، اول دسامبر ۱۹۴۵ و
ــ فارسى زبان ملى آذربايجان. **ايران ما**، ۹ دسامبر ۱۹۴۵ و
ــ زبان فارسى بزرگترين نشانهٔ مليت ما و تمدن ايران است. **ايران ما**، ۱۰ دسامبر ۱۹۴۵ و
ــ تهران بايد آذربايجان را نگه دارد و حفظ كند. **ايران ما**، ۲۰ مارس ۱۹۴۶.
۴۴ ــ لهجه و زبان. پرويز ناتل خانلرى. **سخن**، شماره ۳، آوريل ۱۹۴۶. ۸۷ ــ ۸۱.
۴۵ ــ آقاى بهار. روزنامهٔ **آذربايجان**. ۲۲ اكتبر ۱۹۴۵.
۴۶ ــ سخنرانى پيشه‌ورى در جواب روشنفكران ايرانى. **آذربايجان**. ۵ دسامبر ۱۹۴۶.
۴۷ ــ زبان ما. پيشه‌ورى. **آذربايجان**، ۵ دسامبر ۱۹۴۵.
۴۸ ــ قانون اصلاحات ارضى به تصويب رسيده در آوريل ۱۹۴۶، املاک دولتى مالكان ناراضى و مخالف حكومت را بدين صورت بين دهقانان و زارعين تقسيم كرد كه هر زارع بيشتر از پنج هكتار زمين صاحب نمى‌شد. همچنين حتى سهم برداشت از محصولات [غلات] را به نفع طبقه زحمتكش افزايش داد و براى زمين، آب، بذر و وسايل شخم حقى قايل شد. براى كشت ديم بدين صورت بود: سه سهم براى كارگر يا زارع، دو سهم براى زمين، يک سهم براى آب و يک سهم براى بذر و يک سهم براى وسايل شخم. براى زمين‌هاى آبى و يا كشت آبى. پنج سهم براى كارگر يا دهقان، دو سهم براى وسايل شخم، سه سهم براى آب، يک سهم براى زمين و بالاخره يک سهم براى بذر.
۴۹ ــ ملت گرائى در ايران نوشته R.Cottam (ر. كوتام) پتيزبورگ ۱۹۶۴. ص ۱۲۶.
۵۰ ــ كنسول انگليس در تبريز، سفر از تبريز به خوى، جلفا و ماكو، ۵۲۶۷۹ ــ ۳۴/ ۱۹۴۶ ايران/ f.o.371
۵۱ ــ خطابهٔ رادمنش در ميتينگ. رادمنش. رهبر، ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۶.
۵۲ ــ خطابهٔ جاويد در ميتينگ. جاويد. رهبر ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۶.
۵۳ ــ انجمن سوسياليست‌هاى ايران. «متن دفاعيه خليل ملكى در دادگاه» شماره ۲ **سوسياليسم**. اكتبر ۱۹۴۶. ۵۰ ــ ۴۹
۵۴ ــ توده و فرقه. بامشاد (اسم مستعار) **ارس**، ۹ ژانويه ۱۹۴۷.
۵۵ ــ كنسول انگليس در تبريز، ۳۱ اكتبر ۱۹۳۶، ۵۲۷۴۰ ــ ۳۴/ ۱۹۴۶ ايران ــ F.o.371

۵٦ ــ کنسول انگلیس در تبریز، ۷ می ۱۹٤٦، ۵۲٦٦۷ ــ ۱۹٤٦/۳٤ ایران/ f.o.371.

۵۷ ــ کنسول انگلیس در تبریز، ۲۹ فوریه ۱۹٤٦، ۵۲۷٤۰ ــ ۱۹٤٦/۳٤ ایران/

۵۸ ــ همان گزارش قبلی ۳۱ می ۱۹٤٦.

۵۹ ــ همان گزارش قبلی ۳۰ سپتامبر ۱۹٤٦.

٦۰ ــ گزارش کنسول انگلیس در تبریز که مقامات شوروی در تبریز به پیشه‌وری توصیه کرده بودند که اولاً جنبه اعتدال را در مذاکرات با مقامات ایرانی حفظ کنند و ثانیاً دولت مرکزی را تحت فشار قرار ندهند. به اسناد کنسولگری انگلیس در تبریز مراجعه شود ۳۰ نوامبر ۱۹٤٦، ــ ٦۱۹۷۸ ــ ۱۹٤۷/۳٤ ایران/ f.o.371

٦۱ ــ کتاب **«من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران را»** نوشته کشاورز صدر. تهران ۱۹۷۹. ص ٦۵.

٦۲ ــ اعلامیه اجرائی کمیته شهرستان. **روزنامهٔ مردم**. ۵ ژانویه ۱۹٤۷ و آذربایجان امروز نوشتهٔ رضا رادمنش. **رزم ماهانه** شماره اول. دسامبر ۱۹٤۷ شماره‌های ٦ ــ ٤

٦۳ ــ «شعار حزب توده» کمیته مرکزی حزب توده رزم ۲۹ دسامبر ۱۹۵۲.

٦٤ ــ **نامهٔ آذربایجان**. ۸ ژانویه ۱۹۵۲.

٦۵ ــ **مردم**، ۳ فوریه ۱۹٤۹.

٦٦ ــ درود و افتخار بر مردم آذربایجان و کردستان. کمیته مرکزی حزب توده. رزم، ۱۵ دسامبر ۱۹۵۲.

٦۷ ــ ملت و ملیت. با اسم مستعار منتظم، تهران ۱۹٤۸.

توضیح گردآورنده

ترجمهٔ بخشی از آن که مربوط به جریان و مقاصد شوم تجزیه‌طلبی فرقهٔ دموکرات آذربایجان است به مناسبت آنکه براساس مقداری از اسناد کنسولگری انگلیس نگارش یافته و تاکنون در ایران عنوان نشده است آورده می‌شود.

نصوصی که از روزنامه‌ها و مجله‌ها نقل و ترجمه کرده است از روی نوشتهٔ او به فارسی ترجمه شده زیرا روزنامه‌های مورد استفادهٔ او در ایران به آسانی به دست نمی‌آید و در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه نبود.

ریچارد کوتام از متخصصان در تاریخ معاصر ایران در سال ۱۹٦٤ کتاب مشهور خود را به نام «ملیت‌خواهی در ایران» Nationalism in کرد و ضمن آن به مطالب جنبی و عقاید و افعال دسته‌های دیگر سیاسی هم پرداخت

ضمناً گفته شود که ترجمه و نشر این نوشته منحصراً برای نشان دادن نحوهٔ تحقیقات مستشرقین مقیم امریکاست نه درست بودن آنچه گفته و نوشته شده است.

ا.ا.